

اصول فصول التوضیح

مناظرہ مکتوب ملا محمد طاہر قمی (م ۱۰۹۸)

آخوند ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰)

مرکز تحقیقات کلامی و فلسفی
در باب رسدلی

تصوف و نقد آن

به کوشش

رسول جعفریان

فهرست مطالب

۷	چگونگی شکل‌گیری این مناظرهٔ مکتوب
۱۳	متن کتاب مختصر اصول فصول التوضیح
۱۳	مقدمه
۱۳	انتقاد از کارهای جاهلانۀ صوفیان
۱۵	رفع تردید برای پاسخ‌گویی به نقد آخوند
۱۶	تفاوت مفهوم محبت و عشق
۱۹	ارتباط طریقهٔ صوفیان و طریقهٔ حلاج
۲۲	علمای شیعه و حلاج
۲۴	در بارهٔ بایزید بسطامی و این که
۳۲	در شهرهای قدیمی شیعه خبری از خانقاه نیست!
۳۴	راه امامان و راه صوفیان
۳۷	طریقهٔ محبت و شوق جدای از طریقهٔ تصوف است
۳۹	تصوف در میان سنیان بوده یا شیعیان؟
۴۴	برخی نکات شگفت از مشایخ صوفیه؟
۴۷	تشیع مولانا عبدالصمد نطنزی و سنیان دوازده امامی
۴۹	ملامتیان از صوفیان

۵۱	زهد اسلامی به جز روشهای پرهیز صوفیانه است
۵۴	باز هم درباره سنیان تفضیلی و ملای روم؟
۵۵	قبر محمد بن یعقوب کلینی جنب مولوی خانه بغداد
۵۷	ملای روم و محی الدین عربی
۶۰	شیخ بهایی و ملاصدرا خوشه چین خرمن محی الدین!
۶۱	باز هم درباره ملای روم و محیی الدین
۶۳	ادعای مکاشفه درست است یا نه؟
۶۷	مکاشفه یا خبط دماغی!
۶۹	صوفیان و صلح کل
۷۱	اتصال سلسله صوفیه به معروف کرخی یا نوربخش و سمنانی
۷۴	تفاوت مشی صوفیانه با طریقه اهل بیت
۷۷	خاتمه سلسله مشایخ صوفیه
۷۸	نکته‌ای درباره شیخ بهایی

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين

چگونگی شکل‌گیری این مناظرهٔ مکتوب

یکی از آثارِ ضدِ صوفی نیمهٔ دوم قرن یازدهم، کتاب *توضیح‌المشربین و تنقیح‌المذهبین* است که مع الاسف، اصل آن در دسترس نیست؛ اما خوشبختانه، دو اثر دیگر هست که به نوعی با این کتاب در ارتباط است. حکایت آن کتاب چنین است که ملامحمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸) عالم، شاعر و امام جمعهٔ دو سه دههٔ پایانی قرن یازدهم شهر قم، کتابی در ردِّ صوفیان نوشت که بر اساس اطلاعات موجود، می‌بایست تألیف آن پیش از سال ۱۰۶۰ باشد. آن زمان، مرحوم آخوند ملامحمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) مشهور به مجلسی اول، رساله‌ای در پاسخ ردِ صوفیهٔ ملامحمد طاهر قمی نوشت که نسخهٔ آن به دست قمی افتاد و وی ردی بر ردِّ مجلسی اول بر رسالهٔ خود نوشت. این کتاب به خاطر مناظره‌ای بودن آن، اثری جذاب به حساب می‌آمد، اندکی بعد با عنوان *توضیح‌المشربین* نام‌گذاری و شهرت یافت. اقدام به گردآوری آنها در یک مجموعه، توسط شخصی صورت گرفت که علاوه بر آن سه رساله، خود نیز متنی به عنوان محاکمه میان آرای آن دو عالم نگاشت. این شخص، کسی جز سید محمد میرلوحی (م بعد از ۱۰۸۵) نبود که خود در معرکهٔ مبارزات ضد تصوف کشیده شده و در زمان قدرت تصوف در اصفهان، سخت مورد حمله واقع شده بود. ما شرح اقداماتِ له و علیه او را در جای دیگری آورده‌ایم.^۱ میرلوحی و قمی که در مبارزهٔ ضد تصوف هم‌آواز بودند، در آثار خود به کتابهای یکدیگر ارجاع می‌دادند. گذشت که اصل کتاب که مجموعهٔ چهار رساله بوده، از میان رفته است؛ اما

۱. بنگرید: صفویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، صص ۵۵۸-۵۶۷

دو رساله که به نوعی، تلخیص یا تهذیب یا متن بازنویسی شده همان توضیح المشربین است، برجای مانده است. رساله نخست که گویا همان توضیح المشربین با حذف بخش محاکمه یعنی رساله چهارم است، به نام اصول فصول التوضیح موجود و نسخه‌ای از آن در مجموعه به شماره ۴۲۹۶ مرعشی (برگ ۲۴ تا ۵۴) نسخه‌ای دیگر در کتابخانه ملی در مجموعه ش ۲۲۰۴/ف از آن وجود دارد.

تلخیص دیگر آن، از سید محمد میرلوحی است که عنوان آن *سلوة الشیعة و قوة الشریعة یا تسلیة الشیعة و تقویة الشریعة*^۱ است. از این رساله هم نسخه‌هایی در دست است که از آن جمله نسخه‌ای در همان مجموعه ۴۲۹۶ مرعشی (برگ ۱ تا ۲۲)، مجموعه ۴۰۱۴ مرعشی (برگ ۹۴ - ۱۰۵) و مجموعه شماره ۲۲۰۴/ف کتابخانه ملی (برگ ۱۸۱ - ۲۳۲) است. این رساله در میراث اسلامی ایران به چاپ رسیده است.^۲ در این نسخه‌ها، مؤلف خود را مطهر بن محمد مقدادی معرفی کرده که به اعتقاد ما و بر اساس آنچه در همان مرجع پیشگفته در باره میرلوحی آورده‌ایم، کسی جز خود میرلوحی نیست.

در مجموعه‌های خطی پیش گفته، نخستین رساله، رساله رد صوفیان ملامحمد طاهر قمی است که نسخه مستقل آن نیز موجود است و عبارت نخست آن، دقیقاً شبیه همان عبارتی است که در آغاز رساله اصول فصول التوضیح آمده است. گفتنی است که رساله یاد شده، تحت عنوان رد صوفیان در مجموعه ۲۲۰۴/ف کتابخانه ملی و نیز نسخه شماره ۴۰۱۴ مرعشی موجود است.

در مجموعه ۲۲۰۴ ملی، ابتدا رساله‌ای تحت عنوان خلاصه حدیقة الشیعه آمده که در ابتدای آن این عبارت به چشم می‌خورد: «چون این فقیر دید که بسیار کسی از شیعیان فریب سنیان خورده‌اند و طریق و مذهب صوفیه را حق پنداشته،

۱. ممکن است که رساله تسلیة الشیعة و تقویة متن مفصل سلوة الشیعة و قوة الشریعة باشد. متن موجود در نسخه شماره ۴۲۹۶ متن خلاصه و متن موجود در نسخه شماره ۳۳۰۶ متن مفصل آن است. در مجموعه ش ۱۵۶۱ کتابخانه آیه الله گلپایگانی نیز نسخه‌ای از آن موجود است.

۲. میرلوحی، سلوة الشیعة، ۳۳۷-۳۵۹.

مایل به ایشان شده‌اند، خواست که اندکی از عقاید ایشان در این کتاب ذکر کند...» در پایان، همین خلاصه کننده، توصیه به خواندن کتاب *توضیح المشریین* کرده است. رساله بعدی عنوان *مختصر التوضیح* دارد که بر اساس شرحی که در مقدمه آن آمده، خلاصه *توضیح المشریین* و نام دیگر آن *اصول فصول التوضیح* است. در ابتدای نسخه کتابخانه ملی و مرعشی آمده است:

اما بعد، بر ضمائر زاکیه ارباب انصاف پوشیده نماند که یکی از علمای امامیه، رساله‌ای در ذمّ طایفه متصوّفه تألیف نموده و حضرت مولانا محمد تقی مجلسی ردّی بر مؤلف رساله مزبوره قلمی گردانیده و به نزد مشارالیه ارسال فرموده. و مومنی الیه، ردّی بر آن تحریر نموده و به خدمتش فرستاده، و چون ردّین مزبورین در حواشی رساله مسطوره مرقومه بوده، دیگری آن را به ترتیب در متن کتاب جای داده و مشتمل بر بیست و سه باب گردانیده و بابی محتوی بر چهار فصل و آن را *توضیح المشریین و تنقیح المذهبین* نام کرده. و چون مرثّب فصل چهارم از هر باب که در بیان محاکمات اوست، بسطی داده، به خاطر این شکسته رسید که آن فصول را محذوف ساخته، به مقالات مناظرین اختصاص دهد و محاکمه را به مطالعه منصف حواله نماید و بعد از اتمام، آن را مختصر *التوضیح* نام کند.»

این مختصر، همان گونه که خواهیم دید، به این ترتیب تنظیم شده است که ابتدا سخن ملا محمد طاهر، سپس مجلسی اول و باز جواب ملا محمد طاهر را آورده است؛ برای مثال به این ترتیب:

فصل اول از باب اول؛ ماتن در اصل رساله گوید ...

فصل دوم از باب اول؛ محشی که عبارت از مولانا محمد تقی مجلسی است، می‌فرماید...

فصل سیوم از باب اول؛ ماتن در جواب محشی گوید ...

گفتنی است که نام ملا محمد طاهر، در حاشیه نسخه در کنار عنوان ماتن آمده است. ملا محمد طاهر در جوابیه‌های خود، حملات آشکاری به مرحوم مجلسی اول دارد؛ چنان که مجلسی اول نیز تعابیر تندی نسبت به ملا محمد طاهر بکار

برده که طبعا در یک چنین مناظره‌ای تا حدودی طبیعی می‌نماید. در نسخهٔ مرعشی، برخی از محاکماتِ مدوّن توضیح‌المشربین نیز در حاشیه آمده است که مغتنم می‌باشد؛ چرا که تاکنون خبری از اصل کتاب توضیح به دست نیامده است. ما این حواشی را در پاروقی آورده‌ایم.

از آن جا که بعدها علامهٔ مجلسی پدر خویش را از وابستگی به نحلهٔ صوفیان تبرئه کرد، برخی از شرح حالنگاران، از اساس، ردیه نویسی مجلسی اول را بر رسالهٔ ملا محمد طاهر انکار کرده‌اند. میرزا محمد علی کشمیری با اشاره به کتاب ملا محمد طاهر و ردّ ملا محمد تقی مجلسی، در درستی نسبت آن تردید کرده و نوشته است: بعید نیست که جواب رسالهٔ مزبوره را شخصی از صوفیهٔ آن زمان نوشته، به آخوند علیه الرحمه منسوب نموده باشد تا کلامش را معتبر بشمارند و در حقیقت دامن حال آخوند مرحوم از لوث چنین اقوال فاسده پاک بود.^۱

آقابزرگ طهرانی نیز با اشاره به این که نسخهٔ اصول فصول التوضیح که شامل رسالهٔ محمد طاهر قمی و مجلسی اول و نقد مجدد محمد طاهر قمی است [با توجه به این که برای ایشان مسلم نبوده، رسالهٔ اول از محمد طاهر باشد] و تنها نام محمد تقی مجلسی در آغاز نسخه است، می‌نویسد: به احتمال دستی در کار بوده است تا مطالبی له تصوف به مجلسی اول نسبت داده شود؛ در حالی که وی منزّه از این امر است؛ چنان که فرزندش نیز او را مبرا دانسته و نوشته‌هایش نیز از همان حکایت دارد. ایشان تأکید کرده است، آنچه به نام محمد تقی مجلسی آمده، از طرف برخی صوفیه معاصر وی نوشته شده و سپس میرلوحی که شدیداً با مجلسی پدر و پسر درگیر بوده گمان کرده، از ملا محمد تقی مجلسی است و آن را در اصفهان شایع کرده است.^۲ ایشان در جای دیگر می‌گوید: بعید است ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸) که نزدیک سی سال پس از فوت مجلسی اول (م ۱۰۷۰) در گذشته، جرأت پاسخ‌گویی به رد مجلسی اول را داشته باشد.^۳

۱. کشمیری، نجوم السماء، ص ۶۴

۲. آقابزرگ، ذریعه، ج ۴، ص ۴۹۸

۳. همان، ج ۱۰، ص ۲۰۷

حقیقت آن است که اصل مطلب با این استحسانات ذهنی، قابل انکار نیست و کسی که خود به تفصیل در نشر این موضوع نقش داشته، یعنی سید محمد میرلوحی، به صراحت شرح این ماجرا را آورده و این گونه نیست که از مسأله خبر نداشته است! علاوه بر آن، این مسأله در همان زمان، خبری شایع بوده است؛ چنان که سماهیجی در کتاب *النفحة العنبریه* (تألیف سال ۱۱۳۲) می‌گوید: از ثقات شنیده است که ملامحمد طاهر قمی رساله‌ای در ردّ صوفیه نوشته و علامهٔ محقق محمد تقی مجلسی آن را رد کرده است. سماهیجی می‌گوید: من آن دو کتاب را ندیده‌ام؛ در اصفهان محمدتقی مجلسی به عنوان صوفی شهرت دارد، اما فرزندش محمد باقر او را از این اتهام مبرا کرده است.^۱

مهم‌تر آن است که، شرح چگونگی این سه رساله را میرلوحی که خود معاصر مجلسی بوده است، در *سَلْوَة الشیعه* آورده و جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نگذاشته است. وی این مطلب را در اواسط سال ۱۰۶۰ نوشته که ده سال پیش از درگذشت مجلسی اول است. به علاوه، در حاشیهٔ نسخه‌ای از *اصول فصول التوضیح* (ش ۴۲۹۶ مرعشی) جملات بیش‌تری از *توضیح المشریین* آورده شده و در یک مورد (برگ ۴۷) در حاشیه تصریح شده است که آن ردیه از ملامحمدتقی مجلسی است. همچنین در *هدایة العوام* (نسخهٔ مرعشی، ش ۱۷۷۵، برگ ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۵۶) آمده است که ردیه مزبور از ملامحمدتقی مجلسی است. کتاب *هدایة العوام* از آن ملامحمد طاهر است که در نسخه‌های موجود، عصام‌الدین محمد به عنوان مؤلف آن یاد شده است.

تنها نکته‌ای که می‌توان در دفاع از مرحوم مجلسی اول گفت، آن است که وی تا یکی دو دهه به پایان عمر خویش، تحت تأثیر برخی از اساتید و نیز جوّ فکری - مذهبی حاکم بر اصفهان، تمایلات صوفیانه و عارفانه داشته و این مطالب در بسیاری از نوشته‌های او آمده است. با این حال، در این اواخر، آن باور نخست را نداشته؛ به علاوه که هیچ‌گاه داخل در نحله‌های صوفیانه که باید عنوان احزاب

۱. سماهیجی، *النفحة العنبریه*، نسخهٔ ۶۳۲۰ مرعشی، برگ ۱۴۸؛ بنگرید: آقابزرگ، ذریعه، ج

مذهبی - صوفی را به آنان داد، وارد نشده بوده است. چنان که توجه وی به افکار محیی الدین یا دیگران، مانع از پرداختن وی به احادیث شیعی و وفاداریش به روش فقهی نبوده و اصولاً آثار علمی وی در زمینه حدیث و فقه است.

به هر روی، مناظره مکتوب حاضر، سندی از برخورد دو طرز فکر مذهبی است که قرن‌های متمادی در دنیای اسلام، با یکدیگر جدال فکری و اجتماعی داشته و آن جدال تا به امروز نیز ادامه یافته است. روزگاری تصوف غلبه داشت و زمانی اندیشه مخالف آن. در این زمینه، متن حاضر، سند جالبی است که می‌تواند تقابل این دو تفکر و مستمسکات و ادله دو طرف و نیز نگاه آنان را به متون دینی، روش استدلال و بسیاری از مسائل دیگر نشان دهد. در این رساله، دو سه آگاهی تازه نیز از شیخ بهایی و حتی یک مورد از شاه عباس و شیخ بهایی آمده است که جالب توجه است. آوردن بخشی از آن حکایت در این مقدمه، مناسب است. مرحوم آخوند ملامحمدتقی مجلسی می‌نویسد:

چون مناسب بود حکایتی از استاد خود شیخ بهاءالدین محمد رحمه الله شنیدم که می‌فرمود که با پادشاه مرحوم شاه عباس - انارالله برهانه - بر سر قبر امامزاده بسطام رفتیم و بعد از زیارت گفتیم که برویم به زیارت بایزید. عالمی شیرازی با ما بود، گفت: چه می‌رویم بر سر قبر این سنی! من گفتم که، شیرازیان طعن سنی بر جبل عاملیان نمی‌توانند زد...

رسول جعفریان

اردیبهشت ۱۳۸۰

متن کتاب مختصر اصول فصول التوضیح

[مقدمه]

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و آله اجمعين.
اما بعد بر ضماير زاكية ارباب انصاف پوشيده نماند كه يكي از علمای اماميه رساله‌ای در ذم طایفه متصوفه تأليف نموده و حضرت مولانا محمدتقی بن مجلسی ردی بر مؤلف رساله مزبوره، قلمی گردانیده و به نزد مشارالیه ارسال فرموده و مومی‌الیه ردی بر رد او تحریر نموده و به خدمتش فرستاده و چون ردین مزبورین [مذکورین]^۱ در حواشی رساله مسطوره مرقوم بوده، دیگری آن را به ترتیب در متن کتابی جای داده و مشتمل بر بیست و سه باب گردانیده، هر بابی محتوی بر چهار فصل و آن را توضیح المشریین و تنقیح المذهبین نام کرده. و چون مرتب، فصل چهارم را از هر باب که در بیان محاکمات اوست بسطی داده، به خاطر این شکسته رسید که آن فصول را محذوف ساخته، به مقالات مناظرین اختصاص [اختصار] دهد و محاکمه را به مطالع مَنصِف حواله نماید و بعد از اتمام آن را مختصر التوضیح [اصول فصول التوضیح] نام کند؛ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.^۲

[انتقاد از کارهای جاهلانه صوفیان]

فصل اول از باب اول: ماتن [ملا محمد طاهر قمی] در اصل رساله می‌گوید:
بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد و آله الطاهرين. اما بعد، چون دید که بسیاری از شیعیان و دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام بنا بر نادانی از اهل علم، فریب جمعی از

۱. مواردی که در کروش آمده، نسخه بدل‌ها یا اضافاتی است که از رساله موجود در کتابخانه آیه‌الله مرعشی بر متن افزوده شده است. طبعا تفاوت‌های جزئی گزارش نشده است.

۲. بقره، ۲۱۳

غولان راه دین خورده، نعره کردن و دست زدن و برجستن و چرخیدن و عشق بازی با مردان را عبادت و طاعت پنداشته، از راه شرع و دین به غایت دور افتاده‌اند، بنابراین بر خود لازم دانست که ایشان را دستگیری کرده و راهنمایی نموده، به شاهراه شریعت نبوی و طریقت مرتضوی برساند.»

فصل دوم از باب اول: محشی که عبارت از حضرت مولانا محمدتقی بن مجلسی است می‌فرماید: اگر مطلب مولانا هدایت بعضی از عوام است که به سبب جهالت، بعضی از اعمال ناشایست می‌کنند، بد نیست؛ و لیکن اعمال ایشان قدح در طریقه محموده اولیاء الله نمی‌کند؛ چنان که اعمال جهله طلبه، قدح در طریقه طلب علم نمی‌کند. مناسب آن بود که اول طریقه محموده اولیاء الله را بیان فرمایند و بعد از آن در مقام قدح در اعمال ایشان درآیند که این طریقه ایشان نیست. [با آن که افعال مسلمین محمول بر صحت است.] اولاً ممکن است که بعضی از حرکات به واسطه ملاحظه جلال الهی از ایشان واقع شود و یا به واسطه خلق قلق و شوق در محبت الهی بی تاب شده، بی شعورانه از ایشان بعضی از کلمات و افعال صادر می‌شود،^۱ چنان که از جنید منقول است که در حال اضطراب دست خود را بالا برد و چون از آن حال باز آمد، به اعانت دست دیگران آن دست را به زیر آورد، تا آن که به زیر آوردن شبیه دست بالا بردن نباشد.^۲ با آن که اگر سهوی کنند از کجا معلوم شد که این را کمال می‌دانند، با آن که اکابر ایشان همگی اینها را نقص می‌دانند؛ قطع نظر از آن که حرمت اینها ظاهر نیست،^۳ بلکه مشهوری است،^۴ والله یهدی الی صراط مستقیم.

۱. در حاشیه مرعشی: در «توضیح» آمده: کذاکان بخطه الشریف؛ و لأدری أن المیم و الیاء زائدین اجریانهما بقلمه من کراماته او عدم شعوره لقلقه و شوقه فی محبة الله؛ والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

۲. در حاشیه مرعشی: صاحب کتاب «توضیح المشریین و تنقیح المذهبین» می‌گوید که، بر فرض صحت این افسانه بی‌سند و ثبوت اسلام و ایمان آن رافع ید، مگر حضرت آخند نمی‌داند که قول و فعل معصوم است که سند است و متمسک شدن به اقوال و افعال غیر معصوم بد است؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

۳. در حاشیه مرعشی: حضرت آخند در این فصل اشارت فرموده‌اند به آن که، آنچه ماتن در فصل اول بیان نموده است از کردار حلاجیه، ناشایست و قبیح و زشت است؛ اما گمان دارند

[رفع تردید برای پاسخ‌گویی به نقد آخوند]

فصل سیم از باب اول: ماتن [ملا محمد قمی]^۵ در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و آله الطاهرين. اما بعد، مخفی نماند که فقیر در نوشتن جواب گفتگوهای ناخوش حضرت آخوند متردد بودم؛ پس به استخاره رجوع نمودم، استخاره نوشتن خوب آمد و استخاره نوشتن بد. بنابراین متعرض جواب شدم. بر حضرت آخوند پوشیده نماند که مقصد کمترین از نوشتن رساله، هدایت اهل انصاف است و امید هست که هر که جهل مرکب در نفس او محکم نشده باشد، به سبب مطالعه آن به نجات پی برد.

عزیزا! در آخرهای رساله^۶ دعوی مجاهده و ریاضت و کشف و تصفیة باطن نموده‌اید، اما درشتی‌ها و ناهمواری‌ها که کرده‌اید برخلاف آن خبر می‌دهد. مصرع: «از کوزه همان برون تراود که دروست» به همه حال، گفتگو و درشتی و ناهمواری را به جایی رسانیده‌اید که دغدغه آن هست که بعضی از مریدان شما که به انصاف متصف باشند، از شما واسوزند. اگرچه بنا بر تأویلاتی که کردار و گفتار تابعان حلاج را کرده‌اید، افعال شما نیز قابل تأویل است که در وقت نوشتن به حال خود نبوده‌اید، بلکه در حالت بی‌اختیاری و بی‌شعوری که اولیاء را می‌باشد، نوشته شده باشد. به همه حال، اگر چنانچه در جواب شما بعضی

که بعضی از پیران این طایفه از اولیاء الله‌اند و باز احتمال راه داده‌اند که آنچه از حلاجیه سرزند از این اعمال ناشایست، اضطراری باشد به دلیل افسانه بی‌سندی که از جنید نقل فرموده‌اند. رساله «سلوة الشیعة» سراپا نقض این مطلب است؛ باید که حضرت آخوند مطالعه فرمایند و انصاف پیش آورده تعصب را واگذارند؛ والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم. ۴. در حاشیه مرعشی: صاحب «توضیح» می‌گوید که عدم ظهور حرمت افعال مذکور نزد حضرت آخوند به سبب قصور تتبع است. حضرت الله تعالی، جناب آخوند را توفیق بخشید که بعد از تتبع تام نور ظهور حرمت آن امور بر پیشگاه ضمیر منیر ایشان البته پرتو خواهد انداخت؛ والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

۵. افزوده در حاشیه ملی.

۶. مقصود در بخش‌های پایانی رد مجلسی بر قمی است.

گفتگوها واقع شود که به ظاهر درشت نماید، دور نیست. مصراع: «کلوخ انداز را پاداش سنگ است».

عزیزا! مخفی نماند که مطلب از جواب نه تلافی و انتقام است، بلکه چون حضرت آخوند دعوی کشف و تصفیة باطن نموده و در اثبات باطل و ترویج ضلالت کوشیده، خواستم ظاهر سازم که حضرت آخوند غلط [اشتباه] کرده و در دعوی خود صادق نیست و هر دعوی که نموده باطل است؛ و اگر مطلب دینی در میان نمی بود، اوقات شریف خود را صرف این گفتگوها نمی نمودم. و دور نیست که به خاطر دوستان و محبان گذرد که چه لازم است این نوع رساله ها نوشتن و سفیهان را به ملامت خویش انداختن. اما باید که فقیر را معذور دارند؛ چرا که نوشتن این رساله ها اگرچه موجب ملامت سفهاست، اما در نوشتن آن بیم لعنت خداست؛ زیرا که در کتاب کلینی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله نقل شده که فرمودند که، هرگاه ظاهر شود بدعت ها در امت من، پس باید که ظاهر سازد، عالم علم خود را؛ پس اگر ظاهر نسازد علم خود را، پس بر اوست لعنت خدا.^۱

[تفاوت مفهوم محبت و عشق]

و مناسب است که پیش از شروع در جواب، اعتقاد خود را در باب محبت و شوق که لازم اهل عرفان است، بیان نمایم تا بر حضرت آخوند ظاهر شود که مقصود از نوشتن رساله چیست.

مخفی نماند که آنچه فقیر را اعتقاد است و از طریق اهل بیت معلوم نموده، آن است که بندگان، حق تعالی را سه نوع عبادت می نمایند: جمعی به طلب بهشت عبادت می کنند و این عبادت مزدوران است؛ و جمعی از ترس جهنم عبادت می نمایند و این عبادت غلامان است؛ و جمعی از روی دوستی و شوق عبادت می کنند و این عبادت آزادمندان است.^۲ و طریقه مقربان و عارفان و مقصود عاقلان و هوشمندان از ریاضات و مجاهدات، تحصیل این طریقه است؛

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۴

۲. بنگرید: کلینی، همان، ج ۱، ص ۸۴

و اهل هر مذهب در تحصیل این مقام عالی، زحمت‌ها و ریاضت‌هایی کشیده‌اند و مَرکب طلب را به هر جانب دوانیده‌اند؛ اما هر که پیروی به اهل بیت نبوت که هادیان راه محبت‌اند، نمود، به سر منزل مقصود رسید، و هر که به فریب غولان راه دین، پا از متابعت ایشان کشید، در بیابان ضلالت هلاک گردید.

و فقیر در بیان شوق و محبت از طریق اهل بیت نبوی احادیث بسیار جمع نموده‌ام و مدتی است که شروع در تألیف کتابی در این باب نموده و آن را به مقامات المحبین موسوم گردانیده‌ام. امید که به دستگیری توفیق به اتمام رسد. و بدان که عابدان و ریاضت‌کشان اهل سنت که مخالفان اهل بیت نبوت‌اند، چون به وادی تحصیل محبت افتاده‌اند، اجتهادات باطل کرده‌اند و خیال فاسد نموده‌اند و بر گمراهی خود ضلالت‌ها افزوده‌اند و در طریق طاعت، بدعت‌ها اختراع [و اختراع‌ها] نموده‌اند؛ چنان‌که فقهای ایشان چون ابوحنیفه و برادرانش، چون که از اهل بیت کناره نموده و به رأی ناقص خود عمل کرده‌اند، در مسایل فقهیه به غلط‌های عظیم افتاده‌اند و عالم [عالمی] را به ضلالت انداخته‌اند. و نشان ریاضت‌کشان اهل سنت را که تابعان حلاج و بایزیدند، در رساله ذکر نموده‌ایم. و از جمله نشانه‌های ایشان که در رساله ذکر نموده‌ایم، آن است که این طایفه خود را عاشق می‌خوانند، و نسبت عشق به حق تعالی می‌دهند، و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که هادیان راه محبت‌اند، این لفظ را چون نام مرضی است سوداوی، در دعاها و احادیث خود استعمال نمی‌نمایند؛ بلکه به لفظ شوق و محبت اکتفا می‌کنند و تابعان ایشان نیز در این باب پیروی ایشان نموده‌اند؛ و طریقه‌ای که فقیر در محبت و شوق اختیار نموده‌ام، طریقه عارف کامل شیخ صفی [۷۳۵] است و شیخ ورام بن ابی فراس [م ۶۰۵] و ابن طاوس [م ۶۶۴] و احمد بن فهد حلی [م ۸۴۱] و ملا احمد اردبیلی [م ۹۹۳] و غیر ایشان از عارفان شیعه، رحمة الله علیهم. و از این گفتگوها که نمودیم معلوم شد که مقصود ما از نوشتن این رساله، نه نفی شوق و محبت است، چنان‌که حضرت آخوند گمان برده‌اند [کرده‌اند] و بر ما زبان طعن دراز نموده‌اند. با آن که مکرر گفته‌اند که افعال مسلمانان را حمل بر صحت باید نمود و چون فقیر را این عقیده باشد، با آن که صاحب این طور رباعیاتم؟ رباعی:

یا رب! به محبت گرفتارم ساز از بال و پرم رشته غفلت بگشا
 در بوثه اخلاص تنم را بگداز شاید که کنم بر اوج مهرت پرواز

یا رب به محبت گرفتارم کن از رحمت خویش بر رخم آبی زن
 از هر چه نه مهر توست، بیزارم کن یک چشم زدن ز خواب بیدارم کن

یارب تو ز قید جسم و جانم برهان یک جرعه ز شهد شوق در کامم ریز
 وز بند تعلق جهانم برهان یک باره ز قید آب و نانم برهان

تا بار تعلق، تو ز سر نگذاری مگذار به راه شوق زینهار قدم
 خود را باید ز سالکان شماری تا نگذاری هر آنچه در سر داری

در راه طلب مباش غافل یک دم بگذر ز علایق که میسر نشود
 می ساز در این بادیه با درد و الم طی کردن راه شوق با خیل و حشم

افسرده شدم ز صحبت بیخردان نایافته‌ام به خلوت معنی راه
 گشتم دلگیر ز صحبت بی‌دردان صورت شده از آینه‌ام روگردان

و بدان که آن چه فقیر را به نوشتن رساله کشانید، آن بود که چون داخل دارالمؤمنین قم شدم، جماعتی نقل نمودند که در این شهر، بعضی دعوی رفتن به سماوات می‌کنند و از چگونگی آسمان‌ها خبر می‌دهند و طایفه جن را خدمتکاران خانقاه خود می‌دانند؛ و جماعت بسیار از بی‌خردان به ایشان گرویده‌اند. و چون استماع این کلمات واقع شد، غیرت دینی در حرکت آمده، در دفع و زوال ایشان کوشیدم و راه آسمان‌ها بر ایشان بستم و به نوشتن رساله، مریدان ایشان را تسلی نمودم، و ظاهراً که در این ولا، حضرت آخوند به نوشتن جواب، هنگامه ایشان را گرم کرد و باز ایشان را به ضلالت و گمراهی قدیم انداخت. و چون مقصود از نوشتن رساله معلوم شد، پس باید که شروع در جواب گفتگوهای حضرت آخوند نمایم **والله المستعان.**

حضرت آخوند در حاشیه صفحه پیش فرموده‌اند که می‌تواند بود که از ملاحظه جلال الهی از اولیاء الله بعضی از حرکات سرزند و بعد از آن، حکایت

جنید را نقل فرموده‌اند. حاشا که محبت الهی موجب این نوع حرکات شود که از تابعان حلاج و بایزید سر می‌زند؛ و اگر چنانچه محبت الهی این اثر می‌داشت، می‌بایست که از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و اله و اصحاب ائمه علیهم السلام که سرخیل عارفان و محبان‌اند، این حرکات ظاهر شود و علما در کتاب‌های خود نقل نمایند؛ و می‌بایست که حضرت آخوند اول اثبات اسلام و ایمان و صلاح جنید به قول ناقلان و راویان شیعه بنمایند، و بعد از آن، کرده او را شاهد خود سازد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[ارتباط طریقه صوفیان و طریقه حلاج]

فصل اول از باب دویم: ماتن [قمی] در اول رساله می‌گوید: ای شیعیان و دوستان اهل بیت! بدانید که این طریقه که مذکور شد، طریقه تابعان و پیروان حلاج و بایزید و امثال ایشان است. زنهار از این طرز و طور و طریقه پرهیز نمایید. رباعی:

بیرون مرو از راه شریعت زنهار پا در ره منصور خصالان مگذار

هر راه که بیرون ز شریعت باشد سر منزل آن نیست به غیر سرِ دار

از راه علی و آل او دور شوی گر تابع پیروان منصور شوی

گر تابع بایزید خواهی بودن فرداست که با یزید محشور شوی

فصل دویم از باب دوم: محشی (ملا محمد تقی) می‌فرماید که: عجب از مولانا که طریقه محققان و موحدان را طریقه حلاج نامیده‌اند با آن که جمیع علمای صوفیه مذمت حلاج کرده‌اند^۱ و هیچ کس تابع او نیست، بلکه همه متفق‌اند که این طریقه اهل بیت رسول خدا است؛ و لیکن چون راهی است در غایت صعوبت، همه کس را تکلیف به این راه ننموده‌اند و جمعی را که از

۱. در حاشیه مرعشی: صاحب «توضیح» می‌گوید که در این مقام، حضرت آخذ به مذمومیت حلاج قائل شده‌اند؛ اما زود ورق را برگردانیده‌اند، چنان که بعد از برگردانیدن ورقی، در فصل دویم از باب سیم معلوم گردد؛ ان شاء الله؛ والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

خواص و حواریین ایشان بوده‌اند به این راه ارشاد فرموده‌اند، بلکه همه را تکلیف فرموده‌اند، چنان که بر خبیر بصیر مخفی نیست، و لیکن بعضی تحمل این مشقت‌ها نمودند و به سعادت ابدی فایز گشتند، مثل رُشید هَجَری و کمیل بن زیاد نخعی و قنبر و سلمان و جابر جُغفی و غیر ایشان از اصحاب اسرار ائمه هدی که علمای ظاهر از جهت عدم ادراک احوال ایشان، حکم به ضعف و جرح ایشان کرده، چنان که بر متبع مخفی نیست،^۱ واللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب دویم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: حضرت آخوند تعجب فرموده‌اند که ما طریقه اولیاء اللہ را طریقه حلاج نامیده‌ایم و فرموده‌اند که همه علمای صوفیه مذمت حلاج نموده‌اند. از این گفتگوها ظاهر می‌شود که حضرت آخوند، کتب این طایفه را مطالعه فرموده‌اند، بلکه مفتاح الفلاح را نیز ندیده‌اند و نشنیده‌اند که شیخ شبستری در گلشن [راز] گفته: بیت:

روا باشد انا الحقّ از درختی چرا نبود روا از نیک بختی
و کتاب گلشن در پیش این طایفه بسیار عظیم است تا آن که لاهیجی از علمای
علمای این طایفه است، شرحی بر آن نوشته^۲ و ملای روم که عمده علمای این

۱. در حاشیه مرعشی: مرتب در «توضیح المشربین و تنقیح المذهبین» می‌گوید آنچه خلاصه آن این است که حضرت آخوند به علم فقه و حدیث شهرت کرده‌اند و چنان که اولین موقوف است به دومین و دومین موقوف است به رجال دانی و تتبع احوال روات؛ پس باید که ارباب انصاف، کتب رجال را مطالعه نمایند تا رجال دانی و فقاہت حضرت آخوند را بدانند که چه دارد، و اگر ایشان را فرصت مطالعه آن نباشد، ما احوال جماعت مذکوره را به جهت ایشان نقل نماییم. پس اقوال علمای رجال در باب هر یک از این چند تن ذکر کرده و بعد از آن می‌گوید که، خوب نباشد که کسانی که دعوی کشف و کرامات نمایند، این طور غلط‌های عظیم کنند و به روشی سخن گویند که بعضی از مریدان ایشان که به صفت انصاف متّصف باشند، انکار ایشان نمایند؛ اما ظاهراً حضرت آخوند خاطر مبارک جمع کرده، می‌دانند که مرید صاحب انصاف و تمییز در عالم بسیار کم است؛ و اللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

۲. لاهیجی، محمد، مفاتیح الاعجاز در شرح گلشن راز، تهران، محمودی، ۱۳۳۷ ش

طایفه است، و شما او را مرشد خود می‌دانید، اشارت به بزرگی حلاج نموده، گفته است؛ شعر:

اگر از پوست، کس درویش بودی رئیس پوست پوشان میش بودی
اگر مرد خدا آن مرد چرخی است یقین دان کآسیا معروف کرخی است
اگر کف بر دهن، عرش است معراج یقین میدان شتر منصور حلاج
و اگر چنانچه تتبع کنی، به یقین بدانی که این طایفه که تو از مریدان ایشان، همگی تابع حلاجند. و دیگر فرموده‌اند که این طریقه را حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فرزندانش علیهم‌السلام به رُشید هَجَری و کمیل زیاد و قنبر و سلمان و جابر جعفی تعلیم نموده‌اند. حضرت آخوند به این گفتگوها، عوام را فریب می‌تواند داد، اما جمعی که کتب رجال را دیده باشند، کی به این گفتگوها فریب می‌خورند؛ و لازم است که حضرت آخوند بیان فرماید که کدام قول و فعل این جماعت که تابعان اهل بیت‌اند، موافق قول و فعل تابعان حلاج و بایزید است؟

به هر حال بر ایشان تهمت زده، حق تعالی در روز قیامت میان تو و ایشان حکم خواهد نمود. دیگر به این گفتگو طریقه خود را باطل نموده‌ای، چرا که به قول شما، این چند کس صاحبان اسرار اهل بیت‌اند و اهل بیت طریقه تابعان حلاج و بایزید را به ایشان تعلیم نموده‌اند، پس اگر طریقه تابعان حلاج و بایزید حق باشد، و از تعلیم اهل بیت باشد، می‌بایست که تابعان حلاج و بایزید طریقه خود را از این چند کس که صاحبان اسرار اهل بیت‌اند، نقل نمایند، و حال آن که مشاهده می‌کنم و می‌بینم که تابعان حلاج و بایزید طریقه خود را به ایشان نمی‌رسانند، بلکه نام جابر و رشید و کمیل و قنبر و سلمان در میان ایشان معروف نیست، و در کتاب‌های خود، ایشان را مذکور نمی‌سازند.

پس معلوم شد که آن‌چه حضرت آخوند گفته، حق نیست. طریقه تابعان حلاج و بایزید غیر طریقه این جماعت است که اصحاب ائمه‌اند علیهم‌السلام؛ و عبارتی که عبدالرزاق کاشی از کمیل زیاد نقل نموده و به اشتباهی خود تأویل کرده، اعتباری ندارد و هیچ عالمی از علمای شیعه آن را نقل نکرده و علمای رجال که شرح احوال راویان و اصحاب ائمه علیهم‌السلام کار ایشان است، نقلی

از وی نکرده‌اند که از آن، طریقهٔ تابعان حلاج و بایزید بیرون آید و این طرفه که حضرت آخوند می‌فرماید که این چند کس صاحبان اسرار اهل بیت‌اند و علمای ظاهر، یعنی علمای رجال ایشان را مذمت نموده‌اند، پس از حضرت آخوند باید پرسید که، هرگاه علمای رجال ایشان را مذمت نموده باشند، پس شما از چه راه دانسته‌اید که ایشان مردم خوبند و صاحبان اسرار اهل بیت‌اند. ظاهراً در این صورت، حضرت آخوند را جوابی نباشد، غیر آن دعوی نماید که بر ما کشف ارواح شده و در عالم ارواح ایشان را خوب دیده‌ایم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[علمای شیعه و حلاج]

فصل اول از باب سیم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: و بدان که شیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی که پیشوای علمای شیعه است، در کتاب خود به اقتصاد^۱ نام دارد، گفته که حلاج ساحر بوده و همین شیخ بزرگوار در کتاب غیبت^۲ حضرت صاحب الزمان علیه السلام این ملعون را از جملهٔ جماعتی شمرده که به دروغ دعوی وکالت حضرت صاحب الزمان می‌نموده‌اند؛ و این مرد، دعوی به سبب آن می‌کرد که مردمان را فریب دهد و مذهب باطل خود را در کار ایشان کند. و چنین نقل نموده که باعث رسوایی حلاج، اسماعیل بن علی نوبختی بوده که از اکابر دنیا و دین و صاحب تصانیف بسیار است و حکایتی نقل کرده که حلاج جماعتی از مردم ضعیف عقل را فریب داد؛ آخر به فکر فریب دادن این مرد بزرگ زیرک عاقل افتاد. و [عاقبت] حق تعالی او را به واسطهٔ این مرد بزرگ رسوا گردانید. و حکایتی دیگر نقل کرده که مضمونش این است که حلاج به قم آمد و دعوی وکالت حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌نمود؛ عاقبت، علی بن بابویه رحمه الله، اهانت و خواری به وی رسانید و بدین واسطه از قم آواره گردید. و شیخ بزرگوار ابن بابویه قمی که ستون دین شیعه است و به

۱. طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد الی طریق الرشاد، صص ۱۷۸-۱۷۹

۲. طوسی، الغیبة، صص ۴۰۱-۴۰۲، ۴۰۵

دعای صاحب الزمان علیه السلام متولد شده، در کتاب اعتقادات^۱ اشارت کرده که مذهب حلاج باطل است و از برای تابعان او نشان‌ها ذکر کرده و گفته که از جمله نشان‌های تابعان یکی ترک نماز است، و دعوی تسخیر جن. و در کتاب رجال^۲ مذکور است که شیخ بزرگوار شیخ مفید که استاد شیخ طوسی و سایر علماست، در بطلان تابعان حلاج کتاب تصنیف نموده است.

فصل دویم از باب سیّم: محشی [محمد تقی مجلسی] می‌فرماید: عجب از مولانا که اقوال غیر معلوم که جمعی از جهله نسبت به جمعی دهند، این‌ها را حجّت مذمومیت سازند با آن که اخباری را که در کتب اربعه است، اکثر آن را علما، به جهت جهل به احوال راویان طرح نموده‌اند و جمعی کثیر به اخبار آحاد صحاح عمل نموده‌اند، به مجرد آن که مجهولی پاره‌ای از مزخرفات در کتابی مجهول نقل نماید، اینها را حجّت ساختن محض جهالت است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیّم از باب سیّم: محشی [مجلسی] می‌گوید: حضرت آخوند تعجب فرموده‌اند و گفته‌اند که ما به قول بعضی از جاهلان عمل نموده‌ایم و نسبت به بعضی ایشان گفتگوها کرده‌ایم، مخفی نماند که ما مذمت حلاج را از کتاب‌های اکابر شیعه نقل کرده‌ایم، که انکار قول ایشان ممکن نیست و اهل ایمان را چاره‌ای به جز تسلیم نباشد؛ و حضرت آخوند نیز قبول آن فرموده‌اند. و اما مذمت بایزید را از کتاب تبصرة العوام نقل نموده‌ایم که از کتاب‌های معتبر شیعه است؛ و دیگر مذمت وی از کتاب تذکرة الاولیاء نقل شده که تابعان حلاج و بایزید صاحب آن را عظیم می‌دانند و بزرگ می‌شمارند، و اگر چنانچه چیزهایی که در این کتاب است، دلیل مذمومیت بایزید نشود، دلیل خوبی او نیز نمی‌شود و شما را دلیلی بر خوبی او به غیر از نقلی چند که در این کتاب‌ها است، نیست. پس چون بی‌دلیل مرید ایشان شده‌اید و تعصب بیهوده می‌کشید و عالمی را به ضلالت می‌اندازید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

۱. مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۴

۲. نجاشی، رجال، ص ۴۰۱

[در بارهٔ بایزید بسطامی و این که آیا امامزادهٔ بسطام را بایزید بسطامی
به کشتن داد؟]

فصل اول از باب چهارم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: و علامهٔ حلی که از بزرگان علمای شیعه و مشهور عالم است، حلاج را در کتاب خلاصه مذمت نموده^۱ و لعن کرده و شیخ طبرسی که از اکابر علمای شیعه است، در کتاب احتجاج^۲ حلاج را از آن دروغ‌گویان شمرده که لاف و کالت صاحب الزمان علیه السلام می‌زده‌اند؛ و در کتاب تبصرة العوام که تصنیف یکی از اکابر شیعه است، مذکور است که حلاج در سحر مهارت تمام است و شاگرد عبدالله کوفی بود و او شاگرد ابو خالد کابلی، و ابو خالد شاگرد زرقا، و زرقا از شاگردان سجاح، و سجاح زنی بود که دعوای پیغمبری می‌کرد در زمان مسیلمهٔ کذاب، و مسیلمه نیز دعوای پیغمبری می‌کرد. و در این کتاب چند حکایت یاد کرده که مضمون‌اش این است که حلاج دعوای خدایی می‌کرده و مردمان را به سحر فریب می‌داده و تکلیف می‌کرده که بعضی او سجده کنند و می‌گفته که الله خدای آسمان است و من خدای زمینم و مریدان را به شهرها می‌فرستاده که مردمان را به وی بخوانند؛ و نامه نوشته به یکی از مریدان خود بر این نهج که مِنَ اللَّهِ الی فلان بن فلان؛ او را گفتند این خط تست، گفت: بلی، گفتند: چرا چنین نوشتی؟ گفت: این جمع الجمع است نزد ما، و گفت این کتاب خداست و من و دست در این میانه عاریتیم. او را گفتند: کسی دیگر هست که در این قول با تو شریک باشد؟ گفت: بلی، شبلی و ابن عطاء و ابو محمد جریری. و می‌گفته که چون خواهی حج کنی و نتوانی، در ایام حج در خانهٔ چهارسوی پاکیزه درآی و چنان کن که کسی آمد و شد نکند و آن خانه را طواف کن و اعمال حج به جای آور، چنانکه رسم است؛ پس به سی نفر یتیم طعام ده و خدمت کن و هر یکی را پیراهنی ده و هفت درهم یا سه درهم بده که این عمل قایم مقام حج باشد. و مدتی در زندان محبوس بود،

۱. حلی، علامه، رجال، ص ۲۷۴

۲. بنگرید: طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴

آخر بنابر فتوای قاضیان و مفتیان، او را بر سر دجله بغداد هزار تازیانه زدند و دست و پایش را بریدند و سرش را از دار آویختند و تنش را سوختند و سرش را در مدت یک سال در تمام خراسان گردانیدند که بر مردمان معلوم شود که سر زندیق است.^۱

و همچنین در این کتاب از بایزید و شبلی و غیر ایشان از پیروان حلاج کلمات کفر نقل کرده و از چیزهایی که در حق بایزید گفته، یکی آن است که بایزید می‌گفته که، خدا هر شب از آسمان به زمین آید تا سخن گوید با ابدالان، و کسانی که عاشق اویند؛ و نام‌های ایشان را بنویسد تا روزی که روح را به روح و نور را به نور جزا دهد. آن گاه، زمین را پر خیرات و برکات کند و بعد از آن با عز و جلال و عظمت خود برود و می‌گفت که بر آسمان رفتم و یک به یک آسمانها را گردیدم و بر بالای آسمان هیچ کس را ندیدم، خیمه بر عرش زدم و نشستم. یکی از ایشان - یعنی صوفیان - پیش او نشسته بود؛ گفت هر شب در خانه کعبه روم و طواف کنم و به موضع خود آیم. چون مکرر گفت، بایزید گفت بهتر از تو کسی هست که کعبه هر شب به زیارت وی آید.^۲

ای مسلمانان! ببینید که این بی‌دینان چه دعوی‌ها کرده‌اند و چه خرابی‌ها به دین اسلام رسانیده‌اند. بیچارگان را گمراه و حیران ساخته‌اند، اگر کسی خواهد که بداند که در حق ایشان چه گفته، باید که آن کتاب را مطالعه نماید. و در کتاب تذکرة الاولیاء نقل شده که روزی یکی از مریدان بایزید گفت که، در حدیث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله مذکور است که در روز قیامت، حق سبحانه و تعالی لوای حمد را به من شفقت خواهد کرد و در زیر

۱. تبصرة العوام، صص ۱۲۲-۱۲۷. در حاشیه مرعشی؛ باید دانست که هر یک از این مباحث را که مؤلف اصل رساله در باره حلاج ذکر کرده از روی ایجاز، صاحب «توضیح المشربین» به تفصیل در کتاب مذکور آورده و به غیر آن، روایات بسیار از ثقات و عدول در باب او نقل نموده؛ پس هر که اندک شعوری دارد می‌داند که قدمای علمای شیعه بر احوال حلاج و امثال او اعرف‌اند و مدار جرح و تعدیل بر قول ایشان است نه بر گفتار بعضی متأخرین که گول مبتدعه خورده‌اند و تقلید یکدیگر نموده‌اند.

۲. تبصرة العوام، ص ۱۲۷

لوای حمد الهی، جمیع کاینات از مؤمنین خواهد بود. شیخ مذکور گفت که، واللّه که لوای من اعظم از لوای محمد صلی الله علیه و اله است. لعنت خدا بر گوینده این کلام باد.

و باز نقل شده که یکی از بایزید پرسید که، چرا نماز شب نمی گذاری؟ گفت: مرا فراق نماز نیست. من گرد ملکوت می گردم، هر کجا افتاده ای است، او را دست می گیرم. و گفت خدای را به خواب دیدم که گفت، بایزید چه می خواهی؟ گفتم من آن می خواهم که تو می خواهی، گفت من تو را آن چنان که تو مرایی.^۱

باز نقل شده که یکی از این شیخ شیاطین سؤال کرد که، عرش چیست؟ گفت: منم. گفت قلم چیست؟ گفت منم. گفت لوح چیست؟ گفت: منم. گفت: می گویند خدای را بندگانند، بدل جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، گفت: هر چهار منم. گفت: خدای را بندگانند بدل ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین؛ گفت: آن هم منم. آن مرد خاموش شد.^۲

و باز نقل شده است که شخصی به بایزید گفت، که به حق عزت خدای^۳ که از آن فتوحی که تو را دوش بوده است، مرا نصیبی کن. شیخ ملعون گفت: اگر صفوت آدم و قدس جبرئیل و خلّت ابراهیم و کلمه موسی و طهارت عیسی و حبیبیت^۴ محمد صلی الله علیه و اله به تو دهند، زینهار راضی نشوی [و باید که ماورای این، چیزی دیگر طلب کنی و صاحب همت باشی] و به هیچ یک از اینها سر فرود نیاوری که به هر چه سر فرود آوری بدان محجوب گردی.^۵

و نقل شده که بایزید گفت: یک بار به خانه کعبه شدم، خانه را دیدم. و دویم بار خدای خانه را دیدم و سیوم بار نه خدا و نه خانه را دیدم.

ای مسلمانان! ملاحظه این کلمات نمایید و فکری بحال خود بکنید و از پیروی این خراب کنندگان دین خدا پرهیز نمایید.

۱. عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۱۷۱

۲. عطار، همان، ص ۱۷۱

۳. در ملی و مرعشی: به عزت جوانمردی.

۴. در تذکرة الاولیاء چاپی: محبت.

۵. عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۱۴۷ (با تغییر عبارت).

فصل دوم از باب چهارم: محشی [مجلسی]: چون مذکور شد که افتراهای جاهلان نسبت به علمای ربّانی مسموع نیست، متوجه این قسمت مقالات شدن مشروع نیست. با آن که علامه حلی رحمه الله در شرح تجرید نقل کرده، با بایزید سقای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده.^۱ و چون مناسب بود حکایتی از استاد خود شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله شنیدم که می فرمود که با پادشاه مرحوم شاه عباس - انارالله برهانه - بر سر قبر امام زاده بسطام رفتیم و بعد از زیارت گفتیم که برویم به زیارت بایزید. عالمی شیرازی با ما بود، گفت: چه می رویم بر سر قبر این سنی. من گفتم که، شیرازیان طعن سنی بر جبل عاملیان نمی توانند زد، و هنوز بر در خانه های شما نوشته است، این بیت: سنیان لعن بر امام شما / بر نماز علی الدوام شما. او گفت که، بایزید باعث قتل امام زاده شده. من گفتم: پادشاهم! بایزید را علامه حلی در شرح تجرید نقل کرده که او سقای خانه امام جعفر صادق علیه السلام بوده^۲ و چون مدتی مدید در خدمت آن

۱. صاحب کتاب «توضیح المشربین» می گوید که مرد خردمند منصف، باید که فصل اول و دوم باب سیم را مطالعه نماید و در فصل اول و دوم این باب که باب چهارم است از این کتاب، تأمل کند. ماتن چیزی چند از جمعی از اکابر علمای شیعه که یکی از ایشان علامه حلی است، در طعن بایزید و حلاج نقل کرده، و حضرت آخند آن بزرگان را همه جاهلان خوانده، و گفتار ایشان را مزخرف نام کرده، و قول ایشان را افترا شمرده، و باز قول علامه را که یکی از جاهلان است به اعتقاد او، دلیل بر مدعای خود ساخته... مطلب علامه را نیافته، پس به غیر آن حمل بر بی شعوری های حضرت آخوند کنیم و گوئیم، در حال نوشتن این کلمات، مست عشق بوده و از خود خبر نداشته، چاره نداریم. و بعد از این چند کلمه، صاحب کتاب «توضیح» تعداد اولاد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نموده و مدافن ایشان را نشان داده و بیان کرده که امام زاده ای که در بسطام مدفون است، به واسطه، امام زاده است و در زمان حضرت امام جعفر علیه السلام نبوده و آن حکایت که حضرت آخند نقل کرده که امام فرزند خود را رفیق بایزید گردانید، غلط است و ثابت گردانیده که بایزید معاصر آن حضرت نبوده و به مدتی بعد از شهادت آن حضرت متولد شده؛ چون فصل چهارم این باب که مشتمل بر این مظامین است طولی داشت و این حاشیه را گنجایش آن نبود، اشارتی به آن مضامین نمود. پس هر که را میل اطلاع باشد، به آن کتاب رجوع نماید؛ والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

۲. حلی، علامه، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۲۲. عبارت علامه چنین است:

حضرت به سقایی مشغول بود و حضرت او را قابل ارشاد خلایق می دانست، به واسطه ریاضات و مجاهداتی که در خدمت آن حضرت کشید، او را مرخص ساخت و فرزند خود را به او سپرد که با خود به بسطام آورد. عاقبت اهل بسطام در فرود آوردن امامزاده در محله خود نزاع نمودند و به جنگ کشید تا آن که از یک طرف سنگی بر امامزاده خورد و شهید شد؛ و معلوم نیست که اهل بسطام نیز معاقب باشند؛ چون به واسطه دوستی این حرکت از ایشان واقع شد. و دیگر حکایت در خوبی های بایزید نقل شده، فرمود که این حاشیه گنجایش آن ندارد و بعد از آن حکایات، شاه عالم پناه را به زیارت بایزید بردیم. اتفاقاً بر سر قبر بایزید، مثنوی ملائی روم گذاشته بود. من گفتم: پادشاهم! احوال بایزید را از دیوان مولانا باز کنیم. چون باز کردیم در اول صفحه این بیت آمد؛ بیت:

از برون طعنه زنی بر بایزید وز درونت ننگ می دارد یزید

بعد از آن حال، شاه فرمود که، تلقین زیارت شیخ کن، زیارت شیخ کردیم. مجملاً هرگاه شخصی به حسب ظاهر از صلحا باشد، مشروع نیست اقاویل مجاهیل را درباره او نقل کردن و موجب سب و لعن ساختن، با آن که بر تقدیری، این کلمات از او باشد، قابل تاویل هست. چنان که شیخ روزبهان فارسی در کتاب شرح تأویلات شطح و ظامات^۱ صوفیه نقل کرده است و این کلمات غالباً از روی جنون عشق از ایشان صادر شده؛ و قطع نظر از تأویلات دیگر که این مقام گنجایش ذکر آن ندارد، پس به حسب اخبار و احادیث مهمما مکن، واجب است حمل کلمات مؤمنان را بر تقیه یا محامل صحیحه نمودن؛ و اگر جمعی معتقد بایزید بوده باشند، به گمان آن که او خدمتکار حضرت بوده است و شیعه بوده است، مثاب خواهند بود، اگرچه در واقع بایزید سنی و ملعون بوده باشد؛ خصوصاً هرگاه که ایشان در زمان تقیه بوده اند و اخفای حال خود می نموده اند، کی مشروع است سب و لعن ایشان کردن با آن که هیچ کس مذهب بایزید و

فابویزید البسطامی کان یفتخر بانه یسقی الماء لدار جعفر الصادق علیه السلام.

۱. روزبهان بقلی شیرازی، شرح شطحیات، به کوشش هانری کربن، تهران، انجمن

ایرانشناسی فرانسه، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۴

منصور نداند. بسیار باشند که نام این جماعت را نشنیده باشند، بلکه طریقه علمای این فن آن است؛ چنان که افضل العلماء سید شریف آملی در کتب خود ذکر کرده است که این طریقه اصحاب سرّ ائمه معصومین است و جمعی از ایشان را یاد کرده، از آن جمله اخبار احادیثنا صَعْبٌ مُسْتَضَعَبٌ، لَا یَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلاَیْمَانِ^۱ و احادیث سلمان و ابوذر را نقل کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید که، اگر ابوذر بداند آنچه در قلب سلمان است، هر آینه خواهد گفت: رحم الله قاتل سلمان^۲ و غیر آن از احادیث کمیل که ان فیها لعلوماً جمّة لو أصبت جملة و حدیث «اولست صاحبک سرّک» واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب چهارم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید: حضرت آخوند در مقام ستایش بایزید فرموده اند که علامه حلی رحمه الله گفته که بایزید سقای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده؛ عجب که حضرت آخوند نفهمیده که سقایی دلیل خوبی نیست، مگر حال عایشه و حفصه و پسر نوح و جعفر کذاب راندانسته اند؟ و حضرت آخوند نیافته که علامه حلی به چه تقریب این را گفته. بدان که علامه حلی رحمه الله خواسته که سنیان را الزام دهد و بیان کند که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله از هر کس بهترند؛ پس سنیان را گفته که، بایزید که شما او را از بزرگان اولیا می دانید، سقای امام جعفر علیه السلام است، چنان که در مقام الزام سنیان، علمای شیعه می گویند که ابوحنیفه که امام شما است، شاگرد حضرت امام جعفر علیه السلام است. پس معلوم شد که، آنچه حضرت آخوند گمان کرده که دلیل خوبی بایزید است، دلیل نیست، بلکه نقل علامه دلیل مذمت بایزید است؛ چرا که بایزید اگر خوب می بود و از صالحان شیعه می بود، سنیان او را ولی نمی دانستند و شیعیان او را می شناختند و در کتاب های خود ذکر خوبی او می نمودند.

و دیگر حکایت عامیانه نقل نموده اند و به شیخ رحمه الله نسبت داده اند که

۱. کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۰۱

۲. همان، ج ۱، ص ۴۰۱

در مرقد بایزید به دیوان ملای روم فال گرفتند که حال بایزید را معلوم کنند. آیا ندانسته‌اند که فال گرفتن، طلب غیب کردن است و طلب غیب کردن از کتاب ملای روم و غیر آن، بی‌رخصت خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم جایز نیست؟ حتی نهی از فال گرفتن به کلام مجید واقع شده، بکله اگر کسی از روی فال حکم به خوبی و بدی کسی نماید، بر خدا افترا نموده خواهد بود؛ چرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده **اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ**^۱ و ترجمه‌اش این است که خدا شما را اذن داده یا بر خدا افترا می‌کنید.

و اما استخاره، چون اهل بیت علیهم السلام رخصت داده‌اند و تعلیم فرموده‌اند، بدان عمل می‌نماییم و استخاره غیر فال است، چنان که بر عاقل بصیر پوشیده نیست. **والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم.**

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: اگر چنان چه حضرت آخوند حکایت را که نقل کرده‌اند دلیل خوبی بایزید می‌دانند، بیان نمودیم که غلط [اشتباه] کرده‌اند؛ و اگر چنان چه دلیل خوبی نمی‌دانند، نقلش بیهوده و بیجاست. دیگر فرمودند که شخصی که به حسب ظاهر از صلحا باشد، مشروع نیست اقوال جاهلان را درباره او نقل کردن. مخفی نماند که ظاهر بایزید ظاهر صلحا نیست، چنان که شما گمان کرده‌اید، بلکه ظاهرش کفر است یا فسق، و مطلب از نقل بدیهیاتی که به ایشان نسبت داده‌اند، آن است که مبادا جماعتی از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام که از روی نادانی دوست این طایفه شده‌اند، به کلمات کفرآمیز امثال بایزید خللی در اعتقاد ایشان واقع شود؛ و تأویلات شیخ روزبهان پسند اهل عقل نیست و کلمات او پر کم از کلمات حلاج و بایزید نیست؛ دیگری می‌باید که تأویل کلمات او نماید، **والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم.**

ایضاً ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: مخفی نماند که تأویل کلمات این جماعت موجب گمراهی عوام است و اگر چنانچه حضرت آخوند، گفتگوهای ایشان را تأویل می‌تواند کرد، گفتگوها و کرده‌های

[کردارهای] ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اهل ضلالت را نیز تأویل می‌تواند کرد و مذهب‌ها را یکی می‌تواند ساخت. و این که گفتم زمان ایشان زمان تقیه بوده، حق است؛ اما می‌گویم که در زمان تقیه نمی‌تواند که علما و بزرگان شیعه به عنوانی تقیه نمایند که سنیان ایشان را اولیاء دانند و شیعیان ایشان را نشناسند. و این که گفته که هیچ کس مذهب بایزید و حلاج را ندارد، غلط است، بلکه همه این طایفه که حضرت آخوند از مریدان ایشان است، طرز و طریقه خود را طرز و طریقه حلاج و بایزید می‌دانند و در نظم و نثر خود ایشان را مدح و ثنا می‌نمایند. پس حضرت آخوند یا آن است که تتبع کلام ایشان کم کرده‌اند، با آن همه مریدی، و یا آن است که در این گفتگوها عنادی می‌ورزد. و حدیثی که نقل کرده‌اند، دلیل ایشان نمی‌شود؛ چرا که می‌تواند بود که مراد امام علیه السلام این باشد که احادیث ما از این حیثیت که مشتمل است بر چیزی چند که مستبعد است و از طور و طریقه عقل بیرون است، مثل حدیث معراج و حدیث رجعت و حدیث عذاب قبر و امثال آن، قبولش صعب و دشوار است، مگر بر مؤمنان صادق الایمان؛ و می‌تواند بود که مراد این باشد که احادیث ما چون اکثرش مشتمل است بر امر و نهی و خلاف مقتضای طبع است، قبولش صعب و دشوار است؛ یا آن که احادیث ما از این جهت که مخالف اعتقاد اکثر اهل عالم است که سنیان باشند و سایر کفار، قبولش دشوار است مگر بر اهل ایمان. و حدیث سلمان و ابوذر، دخلی به مدعای ایشان ندارد و سلمان از اهل بیت بود و می‌تواند که صاحب اسم اعظم باشد و به برکت اسم اعظم چیزها از وی ظاهر شود که موجب انکار جمعی شود که تصور حال او ننموده باشند؛ و یا آن که سلمان صاحب علم بسیار بود، از فضایل اهل بیت و غیر آن که هر کس را فهم آن ممکن نبود. پس اگر چنانچه اظهار بعضی از آن می‌نمود و جمعی که از تصور آن عاجز بودند، بر وی انکار می‌نمودند و از بهر کشنده وی طلب آمرزش می‌کردند، و مؤید این قول خطبه‌ای است که شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از حضرت سلمان نقل نموده و بعضی از آن خطبه که دخل به مدعای ما دارد این است:

فَلَوْ حَدَّثْتُكُمْ بِكُلِّ مَا أَعْلَمُ مِنْ فَضَائِلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ، لَقَالَ

طَائِفَةٌ مِنْكُمْ هُوَ مَجْنُونٌ وَ قَالَ طَائِفَةٌ أُخْرَى اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَاتِلِ سَلْمَانَ^۱ و معنی اش این است که اگر بگویم آنچه می دانم از فضایل علی ابن ابی طالب علیه السلام، طایفه ای خواهند گفت که، سلمان مجنون است و طایفه ای خواهند گفت که، خدایا پیامرز کشنده سلمان را. پس بنا بر آنچه گفتیم، می تواند بود که حدیث مذکور دلیل کفر و زندقه تابعان حلاج باشد؛ والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[در شهرهای قدیمی شیعه خبری از خانقاه نیست!]

فصل اول از باب پنجم: ماتن [ملا محمد طاهر] در اصل رساله می گوید: صاحب کتاب تبصرة العوام پیروان حلاج را شش قسم کرده و از ایشان کفرها نقل نموده^۲ و در این کتاب گفته که سنیان این جماعت را اولیاء و اهل کرمت می دانند و دلیل بر حقیقت قول این مرد عالم فاضل بسیار است؛ یکی آن که علمای شیعه ای که در قدیم بوده اند، کتابها تصنیف کرده اند و اسمهای شیعیان و دوستان اهل بیت را جمع کرده اند و در آن کتابها نام نبرده اند کسی را از شیعیان که خانقاه نشین و وجد و سماع کن و نعره زن و عشقباز بوده باشد یا یکی از اعتقادات که به پیروان حلاج و بایزید نسبت داده اند، به وی نسبت داده باشند؛ و این دلیل است بر این که هرگز این طریقه در میان شیعه نبوده که اگر می بود، می بایست که بگویند؛ بلکه این طریقه همیشه در میان سنیان بوده و پادشاهان سنی در هر زمان ایشان را عزت می داشته اند و از برای ایشان خانقاه می ساخته اند. دلیل دیگر آن که، شهری چند که مشهورند به شیعه گی، مثل دارالمؤمنین قم و استرآباد و سبزوار و جبل عامل و حله در آن شهرها خانقاه قدیم نمی باشد، با آن که در قم گنبدهای قدیم بسیار است؛ و در شهرهای سنیان خانقاه قدیم متعدد به هم می رسد. و این دلیل است بر این که این طریقه در میان شیعیان نبوده.

فصل دوم از باب پنجم: محشی [محمد تقی مجلسی] می فرماید: این هیچ دغدغه نیست که متصوفان سنی بسیار بوده، چنان که مخربان علم و علما بسیار بوده اند و این قدح از تصوف و علم نمی کند؛ و آن که خانقاه نبوده در زمان

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۷۹

۲. تبصرة العوام، صص ۱۲۲-۱۳۳

حضرات، مدارس نیز نبوده و اگر اینها بدعت بوده باشد، یا بدعت مستحبّه خواهد بود یا جایز؛ چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه در قواعد ذکر کرده است: اما عزلت و انزوا مطلوب است به واسطهٔ اصلاح نفس امّاره، اگر جمعی به واسطهٔ تهذیب اخلاق از مرض‌های نفسانی که عالمیان را احاطه کرده است، سیما طلبه را چنان چه بر خبیر بصیر مخفی نیست، عزلتی و انزوایی اختیار نماید و به مجاهدهٔ نفس که جهاد اکبر است، مشغول شوند، مذموم نخواهد بود؛ بلکه اوجب واجبات است؛ چو ظاهر است که مرض ریا و کبر و حسد و بخل و عجب و غیر آن از امراض مهلکه که مذمت آن در کافی و غیر آن مذکور است، بدون ریاضت و مجاهدهٔ نفس و هوا نمی‌شود. و اگر مولانا به مطالعهٔ احیاء احیاء علوم [دین]^۱ مشغول شود که تصنیف شیعه است و پاره‌ای فکر کنند در احوال خود، هر آینه ترک همه نموده، مشغول ریاضت نفس خود خواهد شد و لکن المرء عدوٌ لما جهل؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب پنجم: ماتن (محمد طاهر قمی) در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: از این گفتگو معلوم می‌شود که حضرت آخوند غوری در گفتگوهای ما ننموده، متعرض جواب شده‌اند؛ بنابراین است که گفتگوهای نامناسب می‌کنند. ما در این رساله چنین گفته‌ایم که در شهری چند که به شیعه‌گی مشهور است، مثل قم و حله و غیر آن، خانقاه قدیم نمی‌باشد و در شهرهای سنی خانقاه قدیم بسیار است؛ و از این معلوم می‌شود که شیعیان طریقهٔ اهل خانقاه نداشته‌اند و طریقهٔ ایشان غیر طریقهٔ تابعان حلاج و بایزید است؛ و گفتگویی که حضرت آخوند نموده‌اند، هیچ مناسبتی به گفتگوهای ما ندارد.

و این که فرموده‌اند که عزلت از برای جهاد نفس مذموم نیست، حق است؛ به شرطی که مستلزم ترک سنت‌های حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله نباشد؛ مثل نماز در مسجد با جماعت کردن و قضای حاجت مؤمنان نمودن. و امّا چله به عنوانی که تابعان حلاج می‌دارند، موجب ترک بسیاری از سنت‌های حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله است؛ بلکه باعث خبط دماغ و ظهور

۱. مقصود کتاب الموجهة البيضاء اثر فیض کاشانی است.

مالیخولیاست؛ پس باید از آن اجتناب نمودن و طریق اهل بیت پیش باید گرفت، و طریقه اهل بیت در جهاد نفس آن است که دست از فضول دنیا کشیده، و با دل خالی در گوشه‌ای نشسته، به تناول جُلَّاب ذکر مرگ مشغول شوند تا رفته رفته حُب دنیا که ماده تمام مرض‌های نفسانی است، به تحلیل رود؛ پس آنگاه به شربت حیات بخش ذکرالله و فکر در آلاء الله، نفس را تقویت نمایند تا رفته رفته به کمال صحت و عافیت رسد و شایسته دخول خلوتگاه انس شود، و لایق جلوس بر بساط شهود و حضور شود، و قابل تکیه زدن بر متکای رضا و تسلیم گردد. و این طرفه که حضرت آخوند را گمان این است که ما احیاء علوم را ندیده‌ایم و مطالعه نکرده‌ایم و گمان کرده‌اند که نفس را به مجاهده و ریاضت بسیار اصلاح نموده‌اند، عزیزا! اگر چنانچه شما خود را به ریاضت اصلاح نمی‌کردید، پس نفس شما چون می‌بود؟ واقع این همه خشونت و درشتی با سبق‌آشنایی می‌توان نمود؟ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[راه امامان و راه صوفیان]

فصل اول از باب ششم: ماتن (ملا محمد طاهر) در اصل رساله می‌گوید: دلیل دیگر آن که شیخ عطار و ملاّی جامی و غیر ایشان، کتاب‌هایی تصنیف کرده‌اند و پیروان این طایفه را شمرده‌اند و ایشان را ولیّ [اولیاء] نام کرده‌اند و یک پیر ولیّ نام نبرده‌اند که از اهل قم یا سبزوار یا استرآباد و یا جبل عامل یا حله بوده باشد؛ پس معلوم شد که شیعیان در هر زمان امامان خود را اولیاء می‌دانستند و پیروی ایشان و فرزندان صالح ایشان می‌نمودند و فریب چرخ و سماع و کشف و کرامات حیل‌گران نمی‌خورده‌اند؛ بلکه این هنگامه همیشه در میان سنیان گرم بوده و این بنا بر آن است که ایشان را امام معقولی نبوده که دست در دامن اوزنند؛ بنا بر این، در هر زمان از برای خود پیران می‌تراشیده‌اند و کشف و کرامات بر ایشان می‌بسته‌اند و دست بر دامن ایشان می‌زده‌اند؛ اما شما ای دوستان و شیعیان علی بن ابی‌طالب علیه السلام! چه گله دارید از امامان خود که ایشان را می‌گذارید و به در دشمنان دین، به در یوزه می‌روید و طریقه و آداب ایشان را پیش می‌گیرید؟ مگر امامان خود را خوب نشناخته‌اید؟ بدانید که همچنان که در

هیچ ائمت، پیغمبری مثل پیغمبر ما نبوده است، در هیچ ائمت، امامی مثل امامان ما نبوده [و فضایل و کمالات ایشان در کتاب‌های شیعه و سنی مذکور است و] وصف ایشان نه چنان است که بر زبان قلم بیان توان نمود. بیت:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماري

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله روایت شده که فرمود که، من در میان شما می‌گذارم دو چیز بزرگ را که اگر پیرو آن دو چیز شوید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ و آن دو چیز قرآن است و عترت من؛ و مراد آن حضرت از عترت دوازده امام است. و دیگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله مشهور است که فرمود که، مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هر که در آن کشتی نشست، نجات یافت و هر که مخالفت ورزید غرق شد. پس از این دو حدیث صحیح که در کتاب‌های شیعه و سنی مذکور است و در میان مخالف و موافق مشهور است، معلوم شد که هر که طریقی اختیار نماید که غیر طریق ائمه معصومین علیهم السلام باشد، در بیابان ضلالت گمراه و در دریای شقاوت هلاک خواهد شد.

فصل دوم از باب ششم: محشی (ملا محمد تقی مجلسی) می‌فرماید: از این گفتگوها معلوم می‌شود که مولانا امامان خود را شناخته‌اند و اعتقاد او این است که همین طریقه ظاهر داشته‌اند و از مراتب عشق و محبت الهی و سایر مراتب کمالیه بی‌بهره بوده‌اند؛ یا اگر بهره‌ای داشته‌اند، بخل و ضنت کرده، شیعیان خود را از آن خبر نکرده‌اند. حاشا و کلاً چه قرآن و احادیث اهل بیت مشحون است از این طریقه و الحمد لله که سنیان از نوع احادیث بهره تمام ندارند؛ و لیکن جمعی که بویی از محبت الهی نبرده‌اند و مکاید نفس و شیطان راندانسته‌اند، اگر هزار آیه و حدیث می‌بینند، نمی‌فهمند، مثل صاحب کشاف در تفسیر **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**^۱ حمل بر اعتقاد و طریقه خود می‌کنند.

اگر شخصی خواهد که هدایت یابد، باید که مخلیا الطبع [مخلی بالطبع] شود و پاره‌ای فکر در احوال مبدأ و معاد خود کند و بعد از آن البته حق سبحانه او را

هدایت خواهد نمود. وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.^۱

حکایتی از شیخ مرحوم بهاء الدین محمد رحمه الله به خاطر رسید، نقل فرموده‌اند که یکی از اولیاء الله می‌فرمود که طریقه ما بسیار نزدیک است و راه ما به حق سبحانه و تعالی در چهل روز حاصل می‌شود و موافق حدیث نبوی که مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَتَحَّ اللَّهُ يَتَابِعَ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ^۲ ترجمه‌اش این است که، هر که چهل روز خالص از برای خدا باشد، حق سبحانه و تعالی چشمه‌های حکمت از دل او بر زبان او جاری سازد، یکی از علمای ظاهر حاضر بود، رفت و چهل روز عزلت کرد و بعد از آن به نزد شیخ آمد که من اربعین داشتم و بر من هیچ چیز مکشوف نشد؛ این شیخ گفت: تو اربعین را به واسطه آزمایش داشتی نه از برای خدای تعالی؛ بواسطه همین چیزی بر تو مکشوف نشد؛ قطع نظر از آن که آداب ریاضت نفس خود را در اربعین ندانسته بودی؛ بعد از آن تلقین او کرد و او را در اربعین موافق قانون نشانید و بر او ابواب حکمت مفتوح شد؛ و آن که حضرت مولانا مستند خود ساخته‌اند که ما نیز در اربعین نشستیم و چیزی بر ما مفتوح نشد، ظاهراً به واسطه عدم پیر بوده است؛ چه بسیار مشکل است متابعت دیگران کردن، چنان که در فقه و حدیث جمعی که نزد شخصی نخوانده‌اند و پیش خود برآمده‌اند، از آن بهره‌ای ندارند؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب ششم: ماتن (ملا محمد طاهر) در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: این طرفه که حضرت آخوند بر ما افترا کرده‌اند که ما گفته‌ایم که ما خود چله داشته‌ایم و بر ما چیزی ظاهر نشده، و این را دلیل بطلان طریقه تابعان حلاج و بایزید ساخته‌ایم، پس فرموده‌اند که این بنا بر آن است که از پیر ارشادی نداشته‌اید، این طرفه که ما در این رساله ذکر این نکرده‌ایم که چله برآورده‌ایم و حاشا که کاری کنیم که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله ما را به آن ارشاد نفرموده باشند؛ گویا که ایشان غور در عبارت رساله ننموده، متوجه

۱. عنکبوت، ۶۹.

۲. جامع الاخبار، ص ۹۴؛ بنگرید: بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

جواب شده‌اند و بنا بر این است که گفتگوهای پریشان نموده‌اند؛ یا آن است که باطن شرع ایشان را زده و بنا بر این نمی‌توانند مربوط گفت.

الحمد لله که حق تعالی به فضل خود دل ما را از پیروی غیر اهل بیت علیهم السلام گردانیده و توفیق داده که سالها احادیث اهل بیت را بر محدثین معتبر خوانده‌ام و از صلحای مشایخ، اجازت حدیث گرفته و تا زنده‌ام به توفیق ربّانی پیروی اهل بیت می‌نمایم و از طریق غیر ایشان که موجب ضلالت است، اجتناب می‌کنم و فریب غولان راه دین نمی‌خورم؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[طریقه محبت و شوق جدای از طریقه تصوف است]

دیگر ماتن (ملا محمد طاهر) در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: این گفتگوها که حضرت آخوند کرده‌اند و بر ما طعن‌ها زده‌اند، بنا بر آن است که گمان کرده‌اند که ما انکار طریق محبت و شوق می‌نماییم؛ و ما پیش از شروع در جواب، بیان اعتقاد خود در شوق و محبت نمودیم؛ پر عجب است که حضرت آخوند می‌فرماید که احوال و اقوال مسلمانان را حمل بر صحت باید نمود و با این حال در این رساله یک گفتگوی ما را حمل بر صحت ننموده‌اند و نهایت درستی و ناهمواری فرموده‌اند.

و حدیث من أخلص لله ... دخلی به مقصد تابعان حلاج و بایزید ندارد، بلکه هر که چهل صباح به یاد مرگ مشغول شود و به فکر و ذکر بگذراند، به هر عنوان که باشد و در هر جا که باشد، چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری خواهد شد؛ و مراد از این حکمت، نصیحت و پند است و گفتگویی چند که به مقتضای عقل باشد؛ چرا که محبت دنیا مانع مشاهده حق است؛ پس اگر کسی چهل صباح به اخلاص بگذراند، یقین که محبت دنیا از دلش زدوده خواهد شد و دیده دلش بلند خواهد گردید و حق از باطل امتیاز خواهد نمود و گفتگوهای حکمت‌آمیز از چشمه دلش بر زبانش جاری خواهد شد. و معلوم است که، چله‌ای که تابعان بایزید و حلاج می‌دارند، موجب جریان چشمه‌های حکمت نمی‌شود؛ می‌بایست که این کلمات ناخوش درشت که برخلاف حکمت است

بر زبان حضرت آخوند جاری نشود و قصه خوانی که کرده‌اند و از پیر و مریدی مجهول حکایت نقل فرموده‌اند، بی‌فایده است و مناسب اهل علم نیست که در برابر دلیلی چند که در نهایت وضوح است، به حکایت و نقل اکتفا نمایند؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب هفتم: ماتن (ملا محمد طاهر) در اصل رساله می‌گوید: ای شیعیان بدانید که اگرچه در این زمان، دیدن امامان میسر نیست، اما آثار و اخبار ایشان در میان است و علمای دین دار از احادیث ایشان کتاب‌های بسیار جمع نموده‌اند. رباعی:

گر مهدی هادی ز نظر مسطور است اما ز وجود او جهان پر نور است
هرچند که جان ز دیده غایب باشد از پرتو او کشور تن معمور است
رباعی:

مهدی که ز وی رونق ایمان باشد هر چند نهان ز دیده چون جان باشد
خورشید بود ز وی جهانی روشن هر چند به زیر ابر پنهان باشد
و از جمله آن کتاب‌ها، چهار کتاب به غایت عظیم است و در آن احادیث بسیار است و این چهار کتاب یکی کافی نام دارد و تصنیف پیشوای شیعیان، محمد بن یعقوب کلینی [م ۳۲۹] است و او این کتاب را نزدیک به زمان امام حسن عسکری علیه السلام تصنیف نموده؛ و یکی دیگر من لایحضره الفقیه است که راهنمای شیعیان محمد بن بابویه قمی [م ۳۸۱] تصنیف نموده و دو کتاب دیگر تهذیب و استبصار است که شیخ و استاد شیعه شیخ ابوجعفر طوسی [م ۴۶۰] تصنیف نموده و این چهار کتاب را کتب اربعه می‌گویند. رباعی:

دین را کتب اربعه چون جان باشد این چار، چهار رکن ایمان باشد
هنگام جهاد نفس این چار کتاب چار آینه صاحب عرفان باشد
رباعی:

ای آن که تو را غلط روی عادت و خوست روکن به رهی که منزل رحمت اوست
می‌خوان کتب اربعه کز وی هر سطر راهی است که راست می‌رود تا در دوست
فصل دوم از باب هفتم: محشی (ملا محمد تقی) می‌فرماید: مذکور شد سابقاً که این کتب اربعه، مشحون است از ذکر طریق ایشان؛ خصوصاً کافی، و

لیکن هر تابع نفس و هوا نمی یابد؛ واللّٰه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.
فصل سیم از باب هفتم: ماتن (ملا محمد طاهر) در جواب محشی [مجلسی] می گوید که: حضرت آخوند یک حدیث نقل فرمایند که موافق قول و فعل تابعان حلاج و بایزید باشد؛ به دعوی کار درست نمی شود؛ واللّٰه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[تصوف در میان سنیان بوده یا شیعیان؟]

فصل اول از باب هشتم: ماتن (ملا محمد طاهر) در اصل رساله می گوید: اگر جاهلی گوید که طریقه و اعتقادات ایشان مذهب پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام است؛ اما چون اسرار بوده، به همه کس نگفته اند و مشهور در میان شیعیان نشده؛ در جواب می گویم که هر که اندک عقلی دارد، می داند که اگر طریقه حق می بود و از اسرار مذهب می بود، می بایست که سنیان از این اسرار محروم باشند و امامان ما که اهل بیت پیغمبرند، این اسرار را تعلیم به غیر شیعه نکنند و حال آن که می بینیم که این طریقه در میان سنیان و بیگانگان [از اهل بیت مشهور است و دوستان اهل بیت و علمای شیعه از آن بی خبرند. پس معلوم شد که آنچه آن جاهل گفته، دروغ و باطل است.]

فصل دوم از باب هشتم: محشی (ملا محمد تقی) می گوید: اعتقاد حق آن است که سنیان از این طریقه بهره ای نداشته اند و هر که از این طریقه بهره داشته، شیعه بوده است؛ مثل ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی و سنایی و مولانا و عطار و غیر ایشان؛ و ایشان نیز متصوّفه سنی را مذمت ها کرده اند در کتب خود، کما لایخفی علی البصیر؛ واللّٰه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سوم از باب هشتم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید: حضرت آخوند در دعواهای بی دلیل مردانه است؛ به هر حال دعوایی که می نمایی، بر طبق آن دلیل باید گفت و طریقه عامیانه را باید وا گذاشت. واللّٰه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب نهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می گوید: پس ای شیعیان! اگر چنان میل دینداری و خداپرستی دارید، باید که طریق دین خود را از جمعی

طلب نمایند که این کتاب‌ها را خوانند و دانند و حدیث پیغمبر و ائمه علیهم السلام در فضل اهل علم و طالبان علم بسیار است و این رساله گنجایش ذکر همه آن ندارد؛ بنابراین، به ذکر بعضی از آن اکتفا می‌کند، اول آن است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله روایت است که طلب آمرزش می‌کنند از برای طالب علم، ماهیان دریا و مرغان هوا.^۱ دیگر حدیثی فرموده است که حاصلش این است که عالم باش یا طالب علم باش یا دوست ایشان باش و غیر این [چهارمی] مباش که هلاک خواهی شد.^۲ بنابراین، اکثر تابعان حلاج در بیابان گمراهی به هلاکت می‌رسند؛ چرا که هیچ یک از این سه که آن حضرت فرموده نیستند. و پسر عمار حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده و مضمونش ظاهراً این است که کسی که روایت کننده حدیث ما باشد و حدیث ما را در دل شیعیان ما محکم سازد، افضل است از هزار عابد. رباعی:

باید به مژه گرد مدارس رفتن فیض از در اهل علم باید جستن
بی علم ره دوست نشاید پیمود راهی است که بی چراغ نتوان رفتن
ای شیعیان! پس سعی نمائید و تخم دوستی اهل بیت و علمایی که پیروان
ایشانند در دل بکارید و محبت جمعی که از طریق اهل بیت بیرون رفته‌اند، از دل
بیرون کنید؛ چرا که حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
که اگر کسی با سنگی محبت داشته باشد، حق تعالی او را با آن سنگ محشور
خواهد ساخت.^۳

فصل دوم از باب نهم: محشی [محمدتقی مجلسی] می‌فرماید: چنان که احادیث در مدح علما واقع شده، احادیث [در بیان علما واقع شده است؛ و] در مذمت علمایی که تابع نفس و هوایند، نیز واقع شده: یا داود! لا تجعل بیئنی و

۱. کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۴

۲. همان، ج ۱، ص ۳۴

۳. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۰۲

۴. مواردی که نام محمدتقی مجلسی یا ملا محمد طاهر در کروش آمده، افزوده ماست.

۵. داخل کروش در نسخه مرعشی خط خورده است.

بَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالْدُنْيَا، فَإِنَّ أَوْلَئِكَ قَطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ [قمی]؛^۱ إِنَّ
أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ.^۲

ترجمه‌اش این است که حق تعالی به داود فرمود که، «ای داود! مقرر مساز
میانهٔ من و خود، یعنی اخذ علوم مکن، از عالمی که فریفتهٔ دنیا باشد که این
جماعت راه‌زنندگان بندگان منند، که ارادهٔ من دارند؛ به درستی که کمتر چیزی که
جزای ایشان می‌دهم، آن است که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان می‌برم.»
پس باید که خبیر بصیر ملاحظه نماید که آیا حلاوت مناجات یافته است؛ اگر
یافته بود این گفتگوها واقع نمی‌شود، واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب نهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید:
این گفتگو هیچ دخلی به مدعای ما ندارد؛ پر ظاهر است که در حدیث [احادیث]
مذمت عالمی که به مقتضای علم خود ننماید بسیار است، واللّه یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم

فصل اول از باب دهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: [دلیل] دیگر بر
این که طریقهٔ این جماعت، طریقهٔ سفیان است، آن که در کتاب کلینی که یکی از
چهار کتاب است، مذکور است که سفیان ثوری که یکی از پیران ایشان است، به
مجلس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و بر آن حضرت اعتراض کرد
و مضمون سخنش این بود که این قبایی که تو پوشیده‌ای، قیمتی است و مناسب
تو نیست. حضرت امام علیه السلام او را از روی قرآن و حدیث الزام داد،^۳ آن
شقی از مجلس آن حضرت بیرون رفت، و بعد از آن جماعتی دیگر از این طایفه
آمدند که تلافی سفیان نمایند. آن حضرت ایشان را نیز از روی قرآن و حدیث
الزام داد، آن ملاعین رفتند. و دیگر روایت شده که عباد بصری که یکی از پیران
ایشان است، به مجلس آن حضرت آمد و او نیز به روش سفیان بر آن حضرت
اعتراض نمود. آن حضرت او را نیز الزام داد؛ او هم خایب و خاسر بیرون رفت؛^۴

۱. در کافی نیامده.

۲. کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۷

۳. کلینی، همان، ج ۵، ص ۶۵

۴. روایاتی که در کتب اربعه در بارهٔ پرسش‌های عباد بصری از امام علیه السلام آمده، اشارتی

پس معلوم شد که این طایفه همیشه از جانب سنیان با امامان ما اظهار دشمنی می نموده اند.

فصل دوم از باب دهم: محشی [مجلسی] می فرماید: پیشتر مذکور شد که این طایفه شیعیان اند و ایشان اعتقاد به متصوّفه سنی ندارند؛ اگر کسی ایشان را پیشوای خود داند، حجّت بر شیعه نمی شود و صوفیان شیعه مثل مولانا و عطار مذمت کرده اند، حتی شافعی و ابوحنیفه را، چنان که مولانا در مثنوی گفته است، بیت:

آن طرف که عشق می پیمود درد بسوحنیفه و شافعی بویی نبرد
و اگر شیخ عطار در تذکره^۱ مدح سفیان کرده، مدح ابوحنیفه نیز کرده است تقیّاً،
التقیه دینی و دین آبائی.^۲ و در سایر کتب و مثل «مظهر» لعن و طعن کرده،^۳ کما
لا یخفی؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب دهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید:
حق این است که پیش از این حضرت آخوند این دعوی نمودند؛ اما بی دلیل؛
و طریقه عقل آن است که به دلیل، شیعه‌گی مرشدان خود را بیان فرمایند. و آن چه
فرموده اند که ایشان مذمت ابوحنیفه و شافعی نموده اند، دلیل شیعه‌گی ایشان
نیست؛ چرا که ظاهر است که ریاضت کشان و عاشقان اهل سنت، فقیهان خود را
از عشق بی بهره می دانند؛ چنان که شما اکابر علمای شیعه را علمای ظاهر
می خوانید؛ بلکه می توان گفت که این مذمت که ایشان شافعی و ابوحنیفه را
نموده اند، دلیل تسنن ایشان است؛ چرا که شیعه راضی نمی شود که ابوحنیفه و
شافعی را به این مذمت نماید که از عشق بی بهره بوده اند، بلکه از برای ایشان
اثبات ضلالت و گمراهی می نماید. واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

به بحث‌های صوفیانه ندارد.

۱. عطار، تذکرة الاولیاء، صص ۱۹۳-۲۰۱

۲. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۱۰

۳. در حاشیه مرعشی: قال صاحب «التوضیح»: قد مدح العطار هؤلاء الملاعین فی المظهر و غیره من کتبه، فما قال المحشی، فهو ایضا من اغلاطه؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: مدح سفیان و ابوحنیفه دلیل تسنن است؛ پس باید دلیل بر تشیع ایشان گفت، تا مدح را حمل بر تقیه کنیم. والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب یازدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: دلیل دیگر بر این که طریقه این جماعت، طریقه سنیان است، آن است که ایشان ترک حیوانی را چهل روز کمال می‌دانند و آن را از عبادات می‌شمارند؛ و در کتاب کلینی از امامان ما روایت شده که هر که چهل روز گوشت نخورد، بدخلق می‌شود و اذان در گوش او باید گفت؛^۱ و دیگر از امامان ما روایت شده که گوشت سید طعام‌هاست.^۲ پس چگونه ترک آن عبادت باشد، و چگونه ترک آن بنده را به خدا نزدیک گرداند، گویا کشفی که این طایفه دعوی می‌نمایند، از این بابت است که چون مدتی حیوانی نخورند و در جایی تاریک نشینند، مزاج ایشان تغییر می‌یابد و چون به این حال متوجه شوند که سیر آسمانها یا غیر آن نمایند، مانند کسی که بنگ خورده باشد، یا بیماری که بیهوشی بر وی غالب شده باشد و گمان می‌کنند که آن چه دیده‌اند در واقع آن چنان است.

فصل دوم از باب یازدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: عجب از مولانا که اصلاً خبر از طریقه این طایفه ندارد که هیچ یک از ایشان، در هیچ کتابی نقل نکرده‌اند که چهل روز حیوانی نباید خورد، و این طریقه اهل تسخیر جن است؛ بلی اربعین را موافق احادیث بسیار است، از طریق عامه و خاصه و خوب می‌دانند؛ و در اربعین، صمت و جوع و سَهَر^۳ و ذکر علی الدوام به جای می‌آورند، و این افعال همگی موافق است با احادیث تا چشمه‌های حکمت از قلب ایشان بر زبان ایشان جاری می‌شود؛ والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب یازدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: ترک حیوانی از عمل‌های شایع و متعارف این طایفه است، که از مشایخ

۱. کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۰۶

۲. همان، ج ۱، ص ۳۰۸

۳. بیدار ماندن و کم خوابیدن.

دست به دست رسانیده‌اند، بلکه این ضروریات اهل این طریقه است، چنان که نماز و روزه از ضروریات دین اسلام است، و گفتگو در حدیث اربعین پیش‌تر واقع شده؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[برخی نکات شگفت از مشایخ صوفیه؟]

فصل اول از باب دوازدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: و ظاهراً شیطان نیز این جماعت را اعانت و یاری می‌نمایند؛ و در کتاب فواتح^۱ از علاء الدولة سمنانی^۲ که از پیران بزرگ این جماعت است، نقل نموده که گفت که، بعد از بیست و سه سال که سلوک طریق حق کردم، شیطان مرا وسوسه می‌کرد در بقای نفس بعد از خراب بدن؛ چون او را الزام دادم، به من گفت که من یار مخلصانم در معارف و مشوش سازنده‌ام جماعتی را که در اعتقاد تزلزل کند [متزلزلند]. پس پرسیدم که دست شبلی را چون در شط افتاد، تو گرفتی؟ گفت: آری، من دست مردان می‌گیرم.^۳

ای شیعیان! تماشا کنید که این احمق، چه نامعقول‌ها گفته؛ اما یقین است که آنچه این جماعت می‌کنند، بی یاری شیطان نمی‌شود. بیت:

هر که شیطانش رهنما باشد بر سر کار او خطا باشد
فصل دوم از باب دوازدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: اگر این واقعه حق

۱. مقصود از این فواتح، بخش نخست شرح قاضی میرحسین میبیدی بر دیوان علی علیه السلام است که فاتحه ششم آن اختصاص به بحث نبوت و ولایت دارد و مطالبی که ملامحمد طاهر نقل کرده است، از آن جاست. قاضی کمال الدین میرحسین بن معین الدین میبیدی یزدی (م ۹۰۹) شارح دیوان منسوب به علی بن ابی طالب علیه السلام (به کوشش حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۹). باید گفت وی را باید در شمار سنیان دوازده امامی دانسته که شرح آن‌ها را در تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، صص ۷۲۵-۷۳۲ آورده‌ایم.

۲. رکن الدین علاءالدوله بیابانکی سمنانی (م ۷۳۶) از مشاهیر صوفیه و صاحب «چهل مجلس» و چندین رساله فارسی که تحت عنوان «مصنفات فارسی» توسط استاد مایل هروی به چاپ رسیده است. و نیز بنگرید: جامی، نفحات، صص ۴۴۱-۴۴۵.

۳. میبیدی، شرح دیوان، ص ۱۰۱.

بوده باشد، موافق قرآن است که: **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ**^۱ و چه استبعاد دارد که بعد از مجاهده حق سبحانه و تعالی، شیطان را تسلط از بنده مخلص خود بردارد، بلکه شیطان را مسخر بنده سازد، به حکم **ولكن شيطاني اسلم؛ غرض آن** که هرگاه شخصی را به واسطه اغراض نفسانی بغضی جمعی به هم رسید، محاسن او را در لباس قبایح می‌نگرد و بر عکس **حَبَّكَ لِلشَّيْءِ يَصْمُ وَيَعْمَى وَيَبْكُم؛** و الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم.

فصل سیم از باب دوازدهم: ماتن [ملا محمد طاهر] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: حاشا که گفته این مرد جاهل مدعی، موافق قرآن بوده باشد؛ حق تعالی خطاب فرموده که **إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا**^۲ ترجمه‌اش این است که به درستی که شیطان دشمن شما است؛ پس بگیرید او را دشمن خود، پس اگر کسی او را یار خود داند، خطا کرده و برخلاف قرآن عمل نموده. و در این آیه که نقل فرموده‌اند، حق تعالی نگفته که ابلیس یار و دستگیر بندگان مخلص است، بلکه گفته که ابلیس را تسلطی بر بندگان نیست. به هر حال از خدا شرم باید کرد، و این تأویلات دور نباید نمود و دین خدا را ضایع نباید ساخت؛ و از این گفتگو ظاهر می‌شود که حضرت آخوند نیز به طریق پیران خود، خاطر از ابلیس جمع نموده‌اند و او را یار خود می‌دانند و این گفتگوهای درشت ناخوش که کرده‌اند، به مدد و یاری ابلیس شده؛ **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ؛** و الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم.

فصل اول از باب سیزدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: باز در فواتح این جاهل کذاب نقل نموده که امام محمد بن الحسن العسکری در وقت اختفا، از ابدال بوده و ترقی کرد و چون علی بن الحسین بغدادی که قطب آن زمان بود، فوت شد، محمد بن الحسن قطب شد؛ و نوزده سال قطب شد؛ پس فوت شد و او را در مدینه دفن کردند و عثمان بن یعقوب جوینی قطب شد.^۳

۱. حجر، ۴۲

۲. فاطر، ۶

۳. میبدی، همان، ص ۱۶۵

یاران! نظر کنید و ببینید که این خدانشناس بی دین چه افتراها زده، به هر حال انصاف بدهید که با این طور طایفه، محبت می توان داشت و باز این مرد نقل نموده که در سال هفتصد و بیست و دو،^۱ شتربانان در مدینه جنگ سنگ می کردند؛ سنگی بر سر خضر پیغمبر آمد، شکست و سه ماه ورم داشت.^۲

فصل دوم از باب سیزدهم: محشی [مجلسی] می فرماید: پیش تر مذکور شد که متصوِّفه سنی بسیارند و قول ایشان حجّت بر شیعیان نمی شود. مگر از مزخرفات ایشان در کتب متداوله علما نیست که مدار طلبه بر آن می گذرد؛ اگر جاهلی اعتقاد کند که هر کتابی که تصنیف کرده اند حق است، حجّت نمی شود، بر علمای ربانی؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب سیزدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید: این طرفه که حضرت آخوند اقرار به تسنن اکثر این جماعت که صاحب سلسله و طریقند می نمایند و با این حال دعوی می نماید که اسرار این طایفه متواتر است، پس باید که بفمایند که به اعتقاد ایشان، که مانده که بی دغدغه شیعه باشد، که به نقل ایشان اسرار که حضرت آخوند دعوی فرموده اند، متواتر شده، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب چهاردهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می گوید: و در فواتح از ملا عبدالرزاق کاشی که یکی از مخربان دین است، نقل کرده که او ردّ سخنان علاءالدوله نموده و گفته که حضرت خضر و الیاس وجود ندارد، مصراع: «الحذر زین بی حیایان الحذر». و از همین سنی کاشی نقل نموده که در کتاب اصطلاحات^۳ از حضرت پیغمبر نقل شده که فرمودند: من و ابوبکر چون دو اسبیم که بگر و دوانند؛ اگر او پیشی می گرفت، من به او ایمان می آوردم، و لیکن من پیشی گرفتم، پس او به من ایمان آورد!^۴

۱. در فواتح: سنه اثنین و عشرين و سبعمائه.

۲. میبیدی، همان، ص ۱۶۶

۳. عنوان کتاب «اصطلاحات الصوفیه» است که با عنوان «فرهنگ اصطلاحات عرفانی و تصوف» توسط استاد محمد خواجوی به فارسی درآمده است (تهران، مولی، ۱۳۷۲).

۴. در میبیدی (ص ۲۰۶) آمده است: مولانا عبدالرزاق کاشی در «اصطلاحات» آورده که

عزیزان! ببینید حماقات این مرد را که ابوبکر را نظیر پیغمبر صلی الله علیه و اله شمرده و به این حدیث دروغ متمسک شده؛ و با این حال که این جماعت دارند، بعضی از شیعیان از روی نادانی مرید ایشان شده‌اند.

[تشیع مولانا عبدالصمد نطنزی و سنیان دوازده امامی]

فصل دوم از باب چهاردهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: آن چه این سنی، از شیخ عبدالرزاق کاشی رحمه الله نقل نموده، محض افتراست؛ و کتب شیخ همه در میان است و آثار تشیع او همه ظاهر و هویدا است و او مرید شیخ عبدالصمد نطنزی است و تشیع او اظهر من الشمس است و در کتیبه خانقاه او که قریب سیصد سال است که نوشته شده است، اسامی ائمه اثنی عشر مکتوب است.^۱ و این فقیر احوال شیخ عبدالرزاق را از شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله پرسیدم؛ فرمودند که در تشیع او دغدغه نیست^۲ و همچنین در فضیلت و کمالات او و تشیع نورالدین عبدالصمد؛ و فرمودند که شیعه و سنی به خوبی تصانیف او تصنیف نکرده‌اند؛ و الحق چنین است؛ و اگر منصفی نظر کند در شرحی که نوشته است بر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری، انصاف خواهد داد که مثل آن متن و شرح مصنف نشده؛ و لیکن تا کسی از مشرب عرفان و محبت بویی نبرده باشد، این دیدن‌ها و شنیدن‌ها نفع نمی‌دهد، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

مصطفی، صلی الله علیه وسلم، در شأن ابوبکر فرمود: أنا و ابوبکر کفر سنی رهان، فلو سبقنی لآمنت به، و لکن سبقته، فآمن بی. بنگرید: کاشی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۳۹

۱. در باره خانقاه عبدالصمد نطنزی در نطنز بنگرید: واقفی، میراث فرهنگی نطنز (تهران، ۱۳۷۴) صص ۸۰-۱۰۵؛ جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، ص ۷۳۸؛ آخوند ملا محمد تقی مجلسی در روضة المتقین (ج ۹، صص ۳۰-۳۲) نیز اشاره به خانقاه نطنزی که خود را از مادر به وی منسوب می‌کند کرده است: همین طور در معبد قطب العارفین نورالدین عبدالصمد نطنزی که من از سوی مادر به او منسوب هستم، اسامی امامان علیهم السلام موجود است.

۲. در باره تشیع او بنگرید: خواجه‌جوی، ترجمه اصطلاحات الصوفیه عبدالرزاق کاشانی، تهران، مولی، ۱۳۷۲، مقدمه، ص بیست و سه تا بیست و هشت.

فصل سیم از باب چهاردهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: حضرت آخوند نسبت افترا به قاضی میرحسین داده‌اند. عجب از حضرت آخوند که تتبع ناکرده همچین دعوایی می‌نمایند؛ هیچ می‌تواند بود که شخصی دیوانه نباشد و کتابی تصنیف نماید که سالها مردم آن را ببینند و در آن کتاب بگوید که این حدیث یا این حکایت را از کتاب عبدالرزاق نقل نمودم و در واقع محض افترا باشد؟ این به غایت دور است. پس باید که بر کتاب عبدالرزاق بگردید که البته خواهید رسید. و گفته‌اند که شیخ نورالدین شیعه است، دلیل باید گفت. و آن چه گفته‌اند که در کتیبه خانقاه وی اسامی دوازده امام است، به گفتگو ثابت نمی‌شود؛^۱ و بر تقدیری که راست باشد این دلیل شیعیگی وی نیست؛ چرا که سنیان نیز دوازده امام را دوست می‌دارند؛ و جماعتی از علمای سنی، کتاب در منقبت دوازده امام نوشته‌اند؛ مثل *اخطب خطبای خوارزم*^۲ و *ابن طلحة شافعی*^۳ و [سبط] ابن جوزی حنبلی در تاریخ خود^۴ منقبت دوازده امام نموده، و قاضی میرحسین سنی^۵ که شما اقرار به تسنن او کردید، در *فواتح ذکر دوازده امام* را نموده^۶ و *حدیث الخلفاء اثنی عشر کلهم من قریش* نقل کرده و این حدیث در *صحیح بخاری و صحیح مسلم* و در کتاب *الجمع بین الصحیحین* و در *مسند احمد حنبل* مذکور است.^۷ پس باید گفت که اینها همه شیعه باشند. مخفی نماند که حق تعالی دوازده امام را مرتبه‌ای داده است که دوست و دشمن، همگی ایشان را مدح و منقبت می‌نمایند. پوشیده نماند که در سفر حج به کشتی نشستیم و

۱. در حاشیه مرعشی: صاحب کتاب «توضیح المشریین» می‌گوید: بر فرض تسلیم، مگر حضرت آخذ را گمان این است که آن عمارت را خود ساخته؛ شاید آن که ساخته، شیعه بوده باشد.

۲. نویسنده کتاب المناقب و کتاب مقتل الحسین علیه السلام که هر دو چاپ شده است.

۳. صاحب کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول.

۴. سبط بن جوزی کتاب تذکرة الخواص را در شرح حال امامان علیهم السلام نوشته است.

۵. مؤلف شرح دیوان علی علیه السلام که پیش از این از آن سخن گفتیم.

۶. میبیدی، همان، ص ۲۰۱

۷. طرق این حدیث را بنگرید در: صافی، لطف الله، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، قم،

کشتی بانان، سنی مالکی مذهب بودند، اتفاق در شب، کشتی ما طوفانی شده و مشرف بر آن شد که غرق شود؛ کشتی بانان به فریاد در آمدند و دوازده امام را به یاری می طلبیدند و نام ائمه خود را مذکور نمی ساختند. و بر تقدیری که این مرد شیعه بوده باشد، شاید که مثل حضرت آخوند فریب خورده باشد و به این وادی افتاده باشد، یا آن که این طریقه را اختیار نموده باشد که از شرّ سنیان ایمن باشد؛ چرا که سنیان صاحب این طریقه را به غایت دوست می دارند، واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید: خوبی تصنیف دلیل شیعی نیست، سنیان تصنیف خوب بسیار دارند؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[ملامتیان از صوفیان]

فصل اول از باب پانزدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می گوید: دلیل دیگر آن که پیران این طایفه، کسوت‌ها از برای خود تعیین نموده‌اند و مریدان را به تغییر لباس امر می نمایند و از امامان ما روایت شده که بهترین لباس، پوشش اهل زمان تست و علمای شیعه لباس غیر متعارف را مکروه شمرده‌اند. و دلیل دیگر آن که این جماعت خود را به رسوایی‌ها می اندازند و اداهایی قبیح می کنند که در نظرها خوار و ذلیل شوند و مردمان ایشان را ملامت کنند و امامان ما این طریقه را مذمت نموده‌اند و شیعیان خود را از مباشرت مردم لایبالی، به اجتناب امر فرموده‌اند و دوستان خود را به حیا و شرم امر کرده‌اند و لباسی را که در میان مردم از بهر تجمل پوشیده می شود، پوشیدن آن را در خانه از جمله اسراف شمرده‌اند و در دعاها و دعاها و دعاها این معنی بسیار است که، الهی مردمان را به من دوست گردان؛ و طلب و حاجت دنیا و آخرت هر دو کرده‌اند؛ چرا که اجعلنی وجیهاً [بالحسین عندک] فی الدنیا و الاخرة گفته‌اند^۱ و در کتاب کلینی حدیثی مذکور است که مضمونش این است که چون خدای تعالی خیری خواهد داد از برای

بنده خود، او را به خوبی در میان مردم شهرت می‌دهد.^۱ و دیگر ائمه ما علیهم السلام شیعیان خود را از کارهای سهل دنی نامناسب، به اجتناب امر فرموده‌اند که مبادا قدر ایشان کم شود؛ و علمای طایفه شیعه گفته‌اند که کسی که صاحب مروّت نباشد، گواهی او را نباید شنید و بی مروّت کسی را دانسته‌اند که کارها کند که مناسب حال او نباشد و مرتبه او را پست سازد، مثل سر در بازار برهنه کردن و در بازار چیزی خوردن و هرچیزی که نشان بی‌باکی بوده باشد. و بدان که غلطهای این طایفه که ملامت را کمال می‌دانند، بسیار است و سبب این غلطها آن است که مردمان، اهل بیت پیغمبر را وا گذاشتند و سفارش‌های حضرت رسالت پناه را نشنیدند و از جمله سفارشات آن حضرت یکی این بود که می‌گذارم در میان شما دو چیز بزرگ را که اگر بدان دو چیز متمسک شوید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو چیز کتاب الله است و عترت من که اهل بیت منند؛ و این حدیث در میان شیعه و سنی مشهور است. پس چون با اهل بیت که پیروی ایشان سبب هدایت است، طریق بیگانگی پیش گرفتند، محتاج شدند که در مسائل حلال و حرام و در معالجه نفس از مرض‌های هلاک کننده مثل حرص و طول امل و تکبر و غیر آن به عقل و رأی خود عمل نمایند. بنابراین، ابوحنیفه دین اسلام را به فتوای خود رسوا ساخت و عابدان ایشان از بهر علاج، نفس خود را به رسوایی‌ها انداختند؛ اما اهل بیت علیهم السلام مردمان را در معالجه امراض نفس به مداومت ذکر مرگ امر فرموده‌اند و این جلایی است کامل که نفس را از همه عیب‌ها پاک می‌سازد و حاجت به دوا دیگر نیست. و از عبدالرزاق کاشی نقل شده که طایفه ملامتیه را افضل اولیاء شمرده‌اند.

فصل دوم از باب پانزدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: عجب از بندگان مولانا که افعال عوام را حجت می‌سازند؛ و خواص که مدح ملامتیه کرده‌اند، متمسک ایشان آیه کریمه يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ^۲ است که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت نازل شده است و ایشان

۱. بدین مضمون چیزی نیافتم.

۲. مائده، ۵۴.

مشغول جهاد اکبرند که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر^۱ و اگر به واسطهٔ نفس و شیطان و خوف از مکاید ایشان در ترک شهرت و حبّ جاه بکوشند، بجاست؛ چه ظاهر است که اکثر شهرت‌ها آفت است و اگر در ترک مأكول [مأکل] خوب و ملابس زینت که زیّ ظلّمه است و اعادی حق سبحانه و تعالی سعی نماید، به موقع است، چنان که از آثار رسول خدا و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین ظاهر است و خطبهٔ^۲ عثمان بن حنیف الانصاری و سایر خطب آن حضرت مشحون است از این معانی، بلکه اکثر احادیث کلینی و آن که بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام که در زمان طاغیان و ملاعین بوده‌اند، ظاهر خود را به لباس‌های فاخر مزین می‌ساخته‌اند، به خاطر مصالح بوده است؛ و جامهٔ زیرین ایشان خشن بوده است؛ چنان که از احادیث ظاهر است. قطع نظر از آن که کسی نمی‌گوید که لباس‌های خوب و طعام‌های خوب بد است، و لیکن جمعی که مریض بوده باشند به مرض ظاهر، بسیاری از اطعمهٔ طیّبه بر ایشان حرام می‌شود، پس اگر کسی به مرض باطن مبتلا باشد، چه بُعد دارد که او را اجتناب از مستلذّات مطلوب بوده باشد و لیکن جهل مرکّب اعظم امراض است که شخص به همهٔ امراض مبتلا باشد و خود را مریض نداند و به معالجهٔ مشغول نشود، حق سبحانه و تعالی همه را به عیون ایشان مطلع سازد تا در مقام اصلاح نفس و ازالهٔ مهلکات درآیند؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[زهد اسلامی به جز روشهای پرهیز صوفیانه است]

فصل سیوم از باب پانزدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: چون حضرت آخوند مست محبت این طایفه شده‌اند، مدارش بر تأویلات و احوال ناپسندیدهٔ ایشان است و پرعجب است که ملامت ایشان را از بابت ملامت امیرالمؤمنین علیه الصلاة و علیه السلام و اصحاب او شمرده‌اند و ندانسته‌اند که این طایفه، ظاهر خود را بد می‌سازند و بد می‌نمایند که مردمان

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۱؛ سبزواری، جامع الاخبار، ص ۱۰۰

۲. مقصود نامهٔ امیرمؤمنان علیه السلام به عثمان بن حنیف حاکم بصره است.

ایشان را ملامت کنند و این معنی در پیش این طایفه متواتر است. و این طرفه که حضرت آخوند در اسرار ایشان دعوی تواتر می‌کنند و آنچه در میان ایشان ظاهر است انکار می‌فرمایند؛ و حاشا که امیرالمؤمنین و اصحابش صاحب این ملامت باشند، بلکه معنی این که ایشان از ملامت‌گران باک ندارند، آن است که ایشان در محبت الهی ثابت قدم بوده‌اند و در امضای امر و نهی الهی و اثبات حق و ابطال باطل کمال سعی می‌نموده‌اند و از ملامت ملامت‌گران هیچ باک نداشته‌اند و این نهایت مرتبه کمال است، مصراع: «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا» و امید هست که ملامتی که فقیر را در باب نوشتن رساله می‌نمایند، از این بابت بوده باشد.

و دیگر آن که ما مذمت بی‌باکی و بی‌شرمی و پوشیدن لباس شهرت که موجب صدگونه آفت است، نموده‌ایم؛ پس گفتگوهایی که حضرت آخوند در برابر نموده‌اند پر مناسبتی ندارد؛ چرا که ما مذمت قناعت و ترک دنیا و ترک لذت‌های دنیا ننموده‌ایم و پر ظاهر است که در دار دنیا، هر چند دست از متاع دنیا تهی‌ترست و مشغولی به لذات کمتر است، نجات و رستگاری بیش‌تر است و کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلاة و علیه السلام که تَخَفُّوا تَحَلَّقُوا^۱ در این باب اعظم مواعظ است. و چون فقیر از لذات زهد و بی‌رغبتی از لذات فانیه غافل باشم، و حال آن که این رباعیات از خاطر این کمترین سر زده، رباعی:

دنیا طلبد کسی که ناکس باشد ما راز جهان، یاد خدا بس باشد
هر کس که خدا گش نباشد بیکس همه عالم اگرش کس باشد

رباعی:

راحت دارد هر که شکبیا باشد کم مایه ز مال و جاه دنیا باشد
کی سیر توان شدن ز مال دنیا مال دنیا چه آب دریا باشد

رباعی:

دنیا پوچ و مطالب دنیا پوچ پر مغز آمد ولیک در دیده لوچ
گوش تو کر است ورنه هر سو غوغاست از کوس رحیل و شورش کوچا کوچ

رباعی:

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۳

ای بی خبرا این خنده و بازی تاکی ای خواجه به مال خویش نازی تاکی
در کوی فنا چو کودکان بر سر هم از سنگ و گل آشیانه سازی تاکی
رباعی:

خواهی نشود پیش خدا قدرت پست محکم باید در طمع بر خود بست
شیطان چو کند میل که خندد بر تو اول به شراب طمعت سازد مست
رباعی:

یارب ز غم پخته و خام برهان وز خواهش شیرینی کامم برهان
دارد طمع دانه زپی آفت دام رحمی کن و از دانه و دامم برهان
رباعی:

تا چشم زنی رسید وقت سرفت فرداست که در جهان نماند اثر
بر روی زمین خرم و غفلت تاکی از زیر زمین مگر نباشد خبر
رباعی:

از دوری راه خویشتن یادی کن آماده ز بهر سرفت زادی کن
از بیکی و مردن خود یاد آور در ماتم خود نشین و فریادی کن
رباعی:

از دوری راه خویشتن کن یادی آماده ز بهر سرفت کن زادی
در راه طلب چه خفته ای ای غافل برخیز که از غافله دور افتادی
رباعی:

یارب تو ز قید خورد و خوابم برهان وز مفلسی روز حسابم برهان
در بادیه طول امل حیرانم یارب ز فریب این سراپم برهان
رباعی:

تا چشم زدیم هفته و ماه گذشت اوقات شریف ما چه ناگاه گذشت
هرگز نشدم ز آه خالی نفسی فریاد که عمر ما به یک آه گذشت
اولی آن است که بر این رباعیات اقتصار نموده به این دو بیت آن را ختم
نمایم، نظم:

دایم از یاد مرگ دلریشم مردن طرفه ایست در پیشم
راحتم از کجا بود که مدام عقرب مرگ می زند نیشم

امید که حق تعالی ما را و حضرت آخوند را از شرّ شیطان نگاه دارد؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[باز هم در باره سنّیان تفضیلی و ملای روم؟]

فصل اول از باب شانزدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می گوید: دلیل دیگر آن که نقل است که پیران ایشان مثل ملای روم و غیر او در مجلس خود، نای و بعضی دیگر از سازها حاضر می کردند و تا این زمان در مولوی خانه بغداد، این صحبت در کار است؛ و در مذهب امامان ما اینها حرام است. و طرفه این است که بعضی از شیعیان کمال [نهایت] اعتقاد به ملای روم دارند، با آن که این مرد اوزبک است و چنان که نقل است، او قاضی سنّیان بوده، و سنّیان کمال اعتقاد به او دارند و او را مقتدای خود می دانند، و دیوان شعر او را نهایت عزّت می کنند و این بنا بر آن است که او را سنّی می دانند و در دیوان او چیزی نمی بینند که دلیل بر شیعه‌گی او باشد؛ و ظاهراً بعضی از شیعیان چون دیده‌اند که او در دیوان خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را مدح بسیار کرده، گمان کرده‌اند که شیعه است؛ و غافل شده‌اند که این دلیل شیعه‌گی نیست؛ چرا که سنّیان تفضیلی کتاب‌های بسیار در فضیلت علی ابن ابی طالب علیه السلام و باقی ائمه تصنیف کرده‌اند [و عثمان] و ایشان را به غایت دوست می دارند و علی بن ابی طالب را افضل می دانند و با این حال ابوبکر و عمر را دوست می دارند و ایشان را خلیفه می دانند. و بدانید که این مرد در مثنوی چیزها گفته که با مذهب شیعه جمع نمی شود و از آن جمله اعتقاد باطلش این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابن ملجم گفت، بیت:

غم مخور فردا شفیع تو منم خواجه روحم نه مملوک تنم

ببینید ای شیعیان که این شقی اعتقاد دارد که ابن ملجم ملعون به شفاعت مرتضی علی علیه السلام به بهشت خواهد رفت و نفهمیده که بنابراین لازم می آید که حضرت مرتضی علی علیه السلام مردمان را به خون فرزندان خود دلیر نموده باشد.

[قبر محمد بن یعقوب کلینی جنب مولوی خانه بغداد]

فصل دوم از باب شانزدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: مذکور شد که شهرت‌های عوام اعتبار ندارد و اگر سنّیان بنا بر اعتقاد خود، شیعه را سنّی دانند، موجب تسنّن آن شیعه نمی‌شود؛ چه محمد بن یعقوب کلینی که اعظم محدّثان شیعه است، سنّیان او را سنّی می‌دانند و قبر او را که در جنب مولوی خانه بغداد است، زیارت می‌کنند، بلکه همه امامان ما را سنّی می‌دانند و به ایشان اعتقاد دارند و زیارت ایشان می‌کنند؛ و اگر جمعی از سنّیان چون اعتقاد ایشان این است که ملاحی مباح است یا مکروه به جای آورند و افترا بر رسول خدا بندند که او ساز شنید و عایشه را به دوش کرد تا تماشای ساز کند، اگر بر مولانا افترا بندند، بعید نخواهد بود؛ و حضرت مولانا در بسیاری از غزل‌های خود، اظهار موالات به ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نموده و تبرّاً از دشمنان اهل بیت کرده و اظهار مذهب حق خود نموده؛ و اگر به واسطه تقیّه مدح اشقیاء کرده است، همان در عقب آن گفته است که، بیت:

یک فسانه راست گویم یا دروغ **تا دهد راستی‌ها را فروغ**

و اگر گویند، چرا این مدح‌ها را می‌کرد که موجب اضلال جمعی شود، بحث در مطلق تقیّه می‌شود، و حضرات ائمه معصومین تقیّه فرموده‌اند و تقیّه ایشان موجب اعتقاد اهل سنت به تسنّن ایشان شده است؛ مجملأً اگر مولانا از علم بهره می‌داشت، چه جای حال، با بزرگان چنین بی‌ادبی نمی‌کرد، بیت:

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد

والله که جای رحم است بر این بیچاره که به تقلید و تعصب گرفتار است و نظر نمی‌کند به حال بعضی که احوال ایشان در خوبی اظهر من الشمس است؛ و هر بیتی از مثنوی مرشده است کامل و مشتمل است بر بدایع حکمت که رَوْحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبَدَايِعِ الْحِكْمِ فَإِنَّهَا تَكَلُّ كَمَا تَكَلُّ الْأَبْدَانُ،^۱ اگرچه مولانا گفتگوهای منکران را در بسیار جایی از مثنوی جواب داده، و لیکن حیف که شخصی

۱. کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۸

دعوی علم و دانش کند و از این معانی بی بهره باشد و این قسم مزخرفات به کتابت آورد که مولانا اوزبک بوده است. مگر ندانسته اند که همیشه بلخ و سمرقند شیعه بوده اند و ابن بابویه من لایحضره الفقیه را در بلخ تصنیف کرده است،^۱ و علمای بلخ نزد او تلمذ نموده اند، قطع نظر از آن که شهر سبب مذهب نمی شود؛
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب شانزدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی]
می گوید: حضرت آخوند در این مقام نیز غلط رسوایی نموده اند؛ زیرا که هیچ کس از سنّیان، محمد بن یعقوب را سنّی نمی دانند، بلکه او را سنّیان از مروّجین دین شیعه شمرده اند. و دیگر این که گفته که قبر او در جنب مولوی خانه است، و سنّیان او را زیارت می کنند، غلط است. بلکه آن قبر شیخ المشایخ است، و قبر محمد بن یعقوب چنانچه در میان خواص شیعه معروف است، در خانه ای است که حاکم نشین است و در زمان بکتاشی خانه [بکتاش خان]، آن خانه که شیخ در آن جا مدفون است، خزانه بود؛ و اگر چنانچه خواهید که این معنی را مشخص نمایید، اهل بغداد در اصفهان هستند و موضع قبر شیخ را در بغداد، سنّیان نمی دانند؛ بلکه عوام شیعه نیز اکثر نمی دانند. ظاهراً که حضرت آخوند از این جا به غلط افتاده که در کتاب رجال دیده که گفته شده که محمد بن یعقوب در دروازه کوفه مدفون است. بر حضرت آخوند مخفی نماند که دروازه ها بسیار تغییر یافته و اگر خواهند که بدانند، تاریخ بغداد را مطالعه فرمایند.

و دیگر فرموده اند که سنّیان امامان ما را سنّی می دانند. مخفی نماند که این گفتگو نیز به غایت واهی است و جواب گفتگوی ما نمی شود؛ چرا که مطلب ما این است که، چون می تواند بود که عالمی از علمای شیعه، تقیّه را به جایی رساند که سنّیان او را بزرگ و ولیّ دانند و علمای شیعه از وی خبر نداشته باشند و وی را نشناخته و نام او را در کتاب های خود مذکور نسازند؟

و این که گفته اند که در بعضی غزل ها، ذکر ائمه اثنا عشر نموده، اگر واقعی باشد، پیش از این بیان شد که ذکر دوازده امام و دوستی ایشان دلیل شیعیگی

۱. صدوق این نکته را در همان صفحه آغازین کتاب من لایحضره یادآور شده است.

نیست؛ چرا که سنّیان در کتاب‌های خود، مدح و منقبت دوازده امام را بیان کرده‌اند و حضرت آخوند نیز اقرار فرمودند که سنّیان به دوازده امام اعتقاد دارند، و ایشان را سنّی می‌دانند. پس به این گفتگوها، با وجود مدح و منقبت ابوبکر و عمر و عثمان، ایشان را شیعه نتوان دانست؛ بلکه شیعه آن کسی را می‌توان گفت که در میان شیعیان به تشیع مشهور باشد، یا غاصبان حق اهل بیت را مذمت نموده باشد؛ و گفتیم که علمای شیعه هر چند در زمان تقیه باشند، حال ایشان بر شیعیان مخفی نمی‌ماند؛ و این درشتی‌ها که حضرت آخوند ابتدا به آن فرموده‌اند، همه بی ادبی و بی شرمی و بی حیایی است؛ و معلوم می‌شود که بویی از محبت الهی به مشام حضرت آخوند نرسیده؛ زیرا که محبّان را حیا از این بیش ترک می‌باشد؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر مآتن در جواب محشی [مجلسی] می‌فرماید: حضرت آخوند بسیار عامی سلیقه‌اند و در دعواهای بی دلیل مردانه‌اند، و فرموده‌اند که هر بیتی از مثنوی مرشد کاملی است، و تأسف خورده‌اند که ما از ادراک معانی آن بی بهره‌ایم. مخفی نماند که حق تعالی به فضل و رحمت خود، ما را از پیروان اهل بیت علیهم السلام گردانیده و به برکت احادیث ایشان، ما را از همه کس بی‌نیاز ساخته؛ بلکه اگر مولانا زنده بود، محتاج بود که حدیث اهل بیت از کمترین بشنود و آداب دین‌داری و خداپرستی یاد گیرد. و اگر چنانچه شما شعرهای حکمت‌آمیز را مرشد خود می‌دانید، ما را از این بابت اشعار بسیار است؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[ملای روم و محیی الدین عربی]

فصل اوّل از باب هفدهم: مآتن در اصل رساله می‌گوید: دیگر این گمراه، از مریدان شیخ محیی الدین است و او سر اشقیاء است و شعرها در اظهار اشتیاق این شیخ شیطان صفت بسیار گفته و وی را مدح نموده و یکی از شعرها این است که گفته؛

رباعی:

ما عاشق و سرگشته سودای دمشق‌ایم	جان خسته و دل بسته سودای دمشق‌ایم
اندر جبل صالحه کانی است ز گوهر	کاندر طلبش غرقه دریای دمشق‌ایم

و در بعضی از خطبه‌های مثنوی گفته که چون حقیقت حاصل شود، شریعت باطل شود؛ و شك نیست که این کفر محض است؛ چرا که معنی این کلام، این است که آدمی چون به مرتبه حقیقت رسید، دیگر بر وی تکلیف نیست، و شریعت، نظر به وی ساقط می‌گردد. و علامه حلی رحمه الله، در بعضی از کتاب‌های خود گفت آنچه مضمونش این است که روزی در حایر امام حسین علیه السلام جمعی را دیدم که نماز می‌گذارند و یکی از ایشان نماز نمی‌گذارد؛ پرسیدم که این شخص چرا نماز نمی‌گذارد، گفتند واصل شده! و بعد از آن حکایت این طایفه را و طریقه ایشان و دوستان ایشان را مذمت نموده.^۱ و دلیل دیگر آن که این جماعت مذهب جبر دارند و این نیز خلاف مذهب شیعه است و بعضی از نادانان شیعه به محمود شبستری کمال اعتقاد دارند و با آن که او در کتاب گلشن گفته؛ بیت:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی گفتا که او مانند گبر است
و مضمون این بیت آن است که شیعیان گبرند؛ چرا که مذهب ایشان غیر جبر است، بلکه جبر مذهب سنیان است. چرا که ایشان می‌گویند که هرچه از بنده صادر می‌شود، خدا می‌کند و بنده را در آن اختیاری نیست و شیخ محی الدین مذهب جبر را به همه عارفان نسبت داده و این در فواتح مذکور است.^۲ و این طرفه است که جماعتی با آن که لاف تشیع می‌زنند، به شیخ محی الدین نهایت اعتقاد دارند و این مرد در فتوحات چیزها گفته که با اسلام جمع نمی‌شود و از این کتاب گفتگویی از او به عربی نقل شده که حاصل معنی بعضی از آن این است که شیطان، شیعه را خصوصاً امامی را فریب داده؛ به این روش که ایشان را تعلیم داده که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله را دوست باید داشت و بعد از آن ایشان را وا گذاشت تا آن که ایشان از حد تجاوز نمودند و بعضی از ایشان بغض صحابه بهم رسانیدند و ایشان را سب نمودند و گمان کردند که اهل بیت

۱. علامه این مطلب را در کشف الحق و نهج الصدق بیان کرده و عین عبارت وی را شیخ حر آورده است. بنگرید: عاملی، شیخ حر، الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۵۸
۲. مبینی، همان، ص ۶۵ از باب ۳۶۹ فتوحات.

پیغمبر صلی الله علیه واله سزاوارترند به این منصب‌های دنیوی؛ و طایفه‌ای دیگر خدا و پیغمبر و جبرئیل را مذمت نمودند که چرا تصریح به مرتبه ایشان ننموده‌اند و بعد از آن گفته که ایشان گمراه شدند و گمراه کردند.

ای شیعیان! ببینید که این گمراه چه نامعقول‌ها گفته و چه دروغ‌ها به قالب زده و گمان کرده که امامت و خلافت رسول خدا منصب دنیوی است و اعتقاد نموده که شیعه به واسطه سب و لعن ابی بکر و عمر و عثمان گمراه و گمراه کننده‌اند؛ و دیگر این جاهل، مذهب شیعه را درست نفهمیده و ندانسته که ایشان را با خدا و پیغمبر و جبرئیل اعتراضی نیست، بلکه تقصیر را همه از جاهلان صحابه می‌دانند. و دیگر در فواتح از این شقی نقل نموده که در باب هفتاد و سیّم از فتوحات می‌فرماید که، دو کس از عدول شافعیه که هیچ کس گمان رفض به ایشان نداشت، با یکی از اولای رجیبین که من او را در دیاربکر دیده بودم، صحبت داشتند. فرمود که، من شما را به صورت خوک می‌بینم؛ و این علامتی است میان من و خدا که رافضیان را به این صورت به من می‌نماید. ایشان در باطن خود از مذهب رفض توبه کردند. فرمود که، این ساعت که توبه کردید، شما را به صورت انسان می‌بینم، ایشان معترف شدند، و از این تعجب کردند.^۱

ای یاران! ملاحظه نمایید که این رئیس اشقیاء، عنادش با دوستان اهل بیت در چه مرتبه است؟ پس چه گنجایش دارد که کسی او را مسلمان شمارد؟ دیگر در کتاب فواتح از وی نقل نموده که گفته که ختم ولایت به من شده و از شارح کتاب فصوص نقل نموده که شیخ محی الدین نه ماه در خلوت نشست و طعام نخورد. بعد از آن او را امر نمودند که بیرون رو و بشارتش دادند که خاتم ولایت محمدیه است و گفته که دلیل بر این که او خاتم اولیاست، آن است که آن نشانه که در میان دو کتف پیغمبر صلی الله علیه و اله بوده که آن را خاتم نبوت گویند، در میان دو کتف شیخ محی الدین بوده؛ و از این شیخ شیطان صفت

۱. میبیدی، همان، ص ۲۰۷ از فتوحات، ۱۱: ۲۸۷-۲۸۸

شعرها به عربی نقل نموده که مضمونش این است که ختم ولایت به من شده.^۱

[شیخ بهایی و ملاصدرا خوشه چین خرمن محیی الدین!]

فصل دوم از باب هفدهم: محشی [مجلسی] می فرماید: اولاً عبارت خطبه اظهر من الشمس است که از مولانا نیست و حضرت مولانا چون خبر از این شهرت‌ها ندارد، این مزخرفات می فرماید. و بر تقدیر، حقیقت [حقیقت] مراد ایشان آن است که چون عشق و محبت الهی زور آورد، آدمی بی شعور می شود و قلم تکلیف برمی خیزد؛ دیگر آن که از این اشعار چون فهمیدند که مراد از رفتن دمشق [و عشق] زیارت محی الدین است، شاید که چون در ارض مقدسه انبیا و اولیاء الله مدفونند، غرضش زیارت ایشان بوده باشد؛ قطع نظر از آن که مشخص نیست که این شعر از مولانا باشد و بر تقدیر حقیقت [حقیقت] بدی محی الدین نیز معلوم نیست، بلکه آثار تشیع از فتوحات او ظاهر است؛ و در رساله انشاء الدوایر تصریحات فرموده بر حقیقت مذهب شیعه؛ و حدیث ستفترق امتی را شرح کرده و مذهب حق را مذهب ائمه اثنی عشر گفته، و شرح این معنی در چند دایره کرده است؛ و شرح مکاشفات خود کرده که در عالم مکاشفه دیدم که اسامی ائمه معصومین علیهم السلام بر هر یک از حضایر قدس مکتوب بود. و اگر به واسطه تقیه مدح اشقیا کرده باشد، دور نیست.

مجملاً اگر دانشمندی را حالت فهمیدن کلام شیخ محی الدین بوده باشد، می داند که فضیلت و حالت او در چه مرتبه بوده است؛ چنان که مولانا جلال دوانی در شرح رساله زوراء اطناب در مدح او کرده و همچنین مولانا شمس الدین خفزی و همچنین شیخ بهاء الدین محمد و مولانا صدرالدین محمد شیرازی، بلکه جمیع محققین و مدققین خوشه چین خرمن اویند.

از آن جمله یک جلد فتوحات در استنباط علوم است از قرآن مجید، و اشاره به زیاده از هزار نوع از علم کرده در آن که بکر است و نرسیده‌اند به آن مگر بعضی از عارفان. و مولانا جلال در شرح زوراء نقل کرده است که تا محی الدین

ظاهر نشد، جمیع علوم ظاهر نشد و اکثر شبهات علم و ربط حادث به قدیم و غیر آن را از کلام محی الدین حل نموده، قطع نظر از آن که *الحکمة ضالة المؤمن* و *انظر ما قال و لاتنظر الی من قال مقتضی آن است که هیچ احدی از کلمات حکمت آمیز او بی بهره نباشد و اگر عقول ایشان به بعضی نرسد، حمل بر قصور ادراک خود باید کرد و اگر در مذهب بر سبیل نقل از جمعی، مزخرفی نقل کند، حمل بر تقیّه باید کرد تا از انوار افاضات او مستفیض گردند و نه آن است که این مقالات با عوام است؛ چه اجماع این طایفه است که عوام را جایز نیست نظر کردن در کتب این طایفه [جماعت] چنان که جایز نیست نظر کردن در کتب حکما؛ و لیکن جمعی که از علوم بهره ای عظیم داشته باشند، از تصانیف این طایفه بهره عظیم می برند و لکن المرء عدو لما جهل. و آن که مولانا فرموده اند که شیخ محی الدین مذهب جبر را به همه عارفان نسبت داده، از این سخن در فتوحات و غیر آن از کتب او به نظر نرسیده؛ چه در فتوحات ترجیح مذهب اختیار نموده، بعد از آن که مکرر ذکر کرده که مسأله جبر و اختیار مشکل است؛ و اگر جبر را به عارفان نسبت داده باشند، معنی اش - واللّه اعلم - آن خواهد بود که در حدیث قدسی *مُجمَع علیه بین الفریقین به اسانید صحیحه واقع شده که لا يزال العبد يتقرب الی بالنوافل حتی أحبّه فکنت سمعه الذی یسمع به و بصرة الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به*^۱ الی آخر. چون بنده همگی اوقات خود را صرف بندگی حق سبحانه و تعالی نماید، مستبعد نیست که بعد از رسیدن به مرتبه محبت مانند مجبور باشد در اعمال خیر و ترک اعمال شر، چنان که عادل را ملکه حاصل می شود، ایشان را بالاتر حاصل شود؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.*

[باز هم در باره ملای روم و محیی الدین]

فصل سیوم از باب هفدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید: «حضرت آخوند مدارش بر دعوی بی دلیل است. انکاری که کرده اند به غایت دور است و طبع سلیم و عقل صحیح از آن ابا دارد، و تأویلی که نموده اند از آن

۱. بنگرید: سبزواری، جامع الاخبار، ص ۸۶؛ احسایی، ابن ابی جمهور، عوالی اللالی ج ۴،

ص ۱۰۳؛ بهایی، شیخ، مفتاح الفلاح، ص ۳۶۸

دورتر است؛ و این که فرموده‌اند که شاید که مراد ملا زیارت محی الدین نباشد، عزیزا! بفرمایید که در کوه صالحه کدام ولی شیعه مدفون است که شیعیان از آن خبر ندارند و مولانا اظهار اشتیاق زیارتش می‌نماید؟ به همین حال اهل شام در اصفهان بسیارند، از ایشان تفحص کنید. و اگر خواهید که بدانید که این اشعار از مولانا است، اهل تتبع در اصفهان بسیارند، از ایشان پرسید. مجملاً حضرت آخوند، هرچه در او صرفه گفتگو ندیده، وا گذاشته و هرچه صرفه‌اش کرده، گفتگوها کرده، اما همه بی‌معنی؛ و این طرفه [است] که کتاب فتوحات که از محی الدین متواتر است وا گذاشته و بر رساله مجهولی اعتماد می‌نماید که نسبتش به محی الدین ثابت نیست. و اگرچه می‌تواند بود که بر شما از راه کشف معلوم شده باشد که این رساله تصنیف محی الدین است؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: ملا جلال که فریب محی الدین خورده باشد، دور نیست؛ زیرا که هر که دلش به نورینی روی اهل بیت نورانی نیست، زود فریب می‌خورد؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: مخفی نماند که محی الدین مزخرف و پا در هوا بسیار گفته و جمعی که مست محبت این طایفه شده‌اند، و فریب‌های و هوی ایشان خورده‌اند، چون کلمات بی‌معنی در کلام محی الدین و امثال او ببینند، و نفهمند، حمل بر این می‌کنند که از دقت و لطف معانی، نمی‌توان فهمید. به همه حال چه می‌شود که این سنی، گمراه فاضل باشد؛ سنی فاضل در عالم بسیار است و مقصود ما نه ابطال فضل اوست، بلکه مقصود ما بیان ضلالت اوست. پس طول کلام شما در بیان فضل او دخلی به مبحث ندارد؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

و ایضاً در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: بر حضرت آخوند مخفی نماند که کلمات کفر و ضلالت شیخ محی الدین بسیار واضح است و دقتی ندارد که نتوان فهمید؛ و حمل گفتگوهای او بر تقیه صورتی ندارد. این چه تقیه‌ای است که کسی بگوید من خاتم اولیایم، یا بگوید که در میان دو کتف من نشانه ختم ولایت است؛ چنان که در میان دو کتف پیغمبر صلی الله علیه و آله نشانه

ختم نبوت بوده. و اگر چنانچه این مرد تقیه می کرد، می بایست که این نوع گفتگوها نکند؛ چرا که این نوع گفتگوها، باعث آن شده که از سنیان نیز جماعتی حکم به کفر وی نموده اند. و نمی دانم که حضرت آخوند چه بهره از کلمات کفرآمیز این مرد برده اند که بدان مباحثات می کنند. گوئیا این درستی و ناهمواری که به کار می برند، بهره ای است که از مطالعه کتاب این مرد برده اند.

و فرموده اند که به نظر نرسیده که جبر را به همه عارفان نسبت داده باشد، باید که بر فتوحات بگردید که به آن خواهید رسید. و این که گفته که مسأله جبر و اختیار مشکل است، حق است؛ اما تأویل که نموده اند که معنی اش معنی حدیث قدسی است، بی صورت و بی معنی است؛ چرا که جبر معنی مشخص و معلوم دارد که قابل تأویل نیست، و معنی اش در میان شیعه و سنی مشهور و معروف است؛ و اگر چنان چه این کلمات را تأویل توان کرد، امان از عالم برمی خیزد، و کلمات کفر هر کس را تأویل می توان کرد، و هرگاه که حضرت آخوند همچنین چیزی را تأویل توانند نمود، چرا کلمات ما را تأویل نکردند که خود را زحمت ندهند و ما را به زحمت نیندازند؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید: بر حضرت آخوند مخفی نماند که مسأله جبر و اختیار بسیار مشکل است، و تحقیقی معنی آن حدیث به غایت دشوار است، اگر چنان چه خواهید که حقیقتش بر شما ظاهر شود، باید که رساله ای را که فقیر در امر بین الامرین نوشته،^۱ مطالعه نمایید و نسخه آن در اصفهان متعدد است، واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[ادعای مکاشفه درست است یا نه؟]

فصل اول از باب هیجدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می گوید: و در فواتح است که جنیدی در شرح فصوص از شیخ صدرالدین نقل نموده که از این شیخ کذاب شنیدم که می گفت: چون رسیدم به دریای روم از بلاد اندلس، با خود مقرر داشتم که آن زمان در کشتی نشینم، که تفصیل احوال ظاهر و باطن من تا آخر

۱. نام این کتاب «بهجة الدارین فی الامر بین الامرین» است که در مجموعه شماره ۶۲۹۰ کتابخانه آیه الله مرعشی برگ های ۱-۲۴ موجود است.

عمر بر من مکشوف شود. بعد از توجه تام و مراقبت کامله همه ظاهر شد به احوال پدر تو و احوال تو و اتباع تو از ولادت تا موت و احوال شما در برزخ.^۱ ای شیعیان و دوستان اهل بیت! ببینید که این ملحدان بی دین چگونه دروغ‌ها بسته و دین پیغمبر را خراب کرده‌اند. گنجایش دارد که گریبان چاک زنید و در ماتم دین، خون از دیده روان سازید. رباعی:

خواهم که کناره زین غم آباد کنم خود را به حزم ز نفس آزاد کنم
در گوشه‌ای از بهر خدا بنشینم در ماتم دین ناله و فریاد کنم
باز در فواتح نقل کرده که شیخ محی الدین گفته که قطب که او را غوث گویند، محل نظر حق تعالی است و آن، در هر زمان یک شخصی است و گفته که گاه هست که خلافت ظاهر نیز داشته باشد، و بعد از آن جماعتی را شمرده که از جمله ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و پسرش یزید و عمر بن عبدالعزیز و متوکل است.^۲

ای عزیزان! ببینید که این مرد چه کسان را قطب شمرده و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله را وا گذاشته و مزخرفات این مرد بسیار است، هر که خواهد که بداند، باید که کتاب فتوحات را سیر نماید. ای شیعیان! از امامان خود شرم نمایید و از محبت این قوم حذر کنید و انصاف بدهید که [آیا] محبت این جماعت را با محبت اهل بیت جمع می‌توان نمود؟ رباعی:

ای مانده ز کعبه محبت مهجور افتاده ز راه دوست صد منزل دور
با حبّ عمر دم مزن از مهر علی کی جمع توان نمود با ظلمت نور
باز صاحب فواتح از این مرد عارف نقل نموده که او شافعی را از اوتاد شمرده^۳ و این طرفه [است] که جمعی از نادانان می‌خواهند که از آسمانها خبر دهند، با آن که مسائل واجبی خود را نمی‌دانند. در کتاب کلینی حدیثی روایت شده که، نشانه

۱. میبیدی، همان، ص ۱۴۳

۲. همان، صص ۱۵۶-۱۵۷

۳. بنگرید: میبیدی، همان، ص ۳۰ از فتوحات باب ۳۳۵

کذاب آن است که خبر دهد از آسمان و زمین و مشرق و مغرب و چون از وی سؤال حلال و حرام نمایی، خبری ندارند.^۱ و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که جاهل متعبد همچو خر آسیا است،^۲ رباعی:

جاهل ز کجا راه حقیقت داند طی کردن این بادیه کی بتواند
هر چند زند چرخ به جایی نرسد مانند خری که آسیا گرداند

پس ای شیعیان! باید که دست بر دامن اهل بیت زده، فریب های و هوی و دعوای کشف و کرامات این جاهلان پر لاف و گزاف نخورید. رباعی:

جمعی جاهل که کشف اظهار کنند دانایان را ز جهل انکار کنند
دانی ز چیست های و هوی این جمع جمع آمده در پس جهل تکرار کنند

ای شیعیان از برای خدا از روی انصاف بر این گفتگوها بنگرید و طریق حق اختیار نمایید و تعصب را واگذارید و دین خدا را ضایع مسازید و آنچه از مذهب امامان ما علیهم السلام ظاهر و معلوم است، آن است که با دوستان خدا و رسول و اهل بیت، دوست باید بود و با دشمنان ایشان دشمن که اگر کسی با ایشان دعوای دوستی نماید، و با این حال دم از دوستی دشمنان دین زند، او از دشمنان دین خواهد بود.

فصل دوم از باب هیجدهم: محشی [مجلسی] می فرماید: اگر حضرت مولانا از احوال خود مطلع شود، یقین شکم خود را چاک خواهد کرد، چه جای گریبان؛ واللّه که مرا تعصب محی الدین و غیر او نیست، ولیکن مولانا فرق نکرده است درد دین را از درد نفس، و اگر احوال خود را نیکو مشاهده کند، مشغول اصلاح نفس خود خواهد شد، چه استبعاد که شخصی به سبب کثرت مجاهده و ریاضت بر بعضی از احوال خود یا دیگران مطلع شود. از احوال کفار هند متواتر است که به سبب ریاضت ایشان را ضیاء [صفای] نفس حاصل می شود و در احادیث نیز هست؛ پس اگر مؤمن صالحی را به واسطه ریاضت نفس و مجاهده، مکاشفات علوی و سفلی روی دهد، بود واللّه که این معنی حق است؛ و این فقیر را

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۴۰

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۸

و جمعی کثیر از فقرا که با این فقیر می‌بودند، ایشان را مکاشفات عظیمه حاصل شد.

اگر مولانا درد دین داشته باشد، بپاید که مدتی به ریاضت مشغول شود؛ اگر او را حاصل نشود، ده کتاب دیگر در ردّ این طایفه تصنیف نماید؛ و لیکن حبّ جاه و ریاست مانع است؛ خصوصاً هرگاه که این امراض مزمن شده باشد، بسیار ریاضت می‌باید کشید تا این مهلکات زایل شود تا انوار تجلیات جمالی و جلالی جلوه‌گر شود. و این مزخرفات که از جمله کتاب‌های او سنی نقل کرده، بر تقدیر حقیقت [حقیقت] محمول بر تقیّه است؛ چه در اکثر جاها در فتوحات حواله به رساله انشاء الدوایر کرده و در آن جا مذهب خود را بی تقیّه نقل کرده، و در زمان محی‌الدین در مصر تقیّه شدید، چون زمانی بود که خلفای بنی عباس بر اسماعیلیه غلبه نمودند و زیاده از صد هزار شیعه را به قتل رسانیدند؛ در چنین زمانی اگر شما و ما می‌بودیم، زیاده از این تقیّه می‌کردیم. قطع نظر از آن که هیچ کس این جماعت را مقتدا نمی‌دانند. سخنان خوب ایشان را خوب می‌دانند، «الحکمة ضالة المؤمن»^۱ مقتدا و پیشوای خواص و عوام، ائمه هدی را می‌دانند. حتی کتب علمای موتی معتبر نیست که قول المیت کالمیت.

پس اگر جمعی کتب فقه متقدمین را خوانند یا مطالعه نمایند، به واسطه ارتباط می‌خوانند و مطالعه می‌کنند. اگر فاضلی مطالعه کتب ایشان کند، به واسطه تحصیل زیادتی کمالات یا به واسطه ارتباط به کلام ائمه هدی و استنباط حقایق و معارف از کلام ایشان بد نخواهد بود. چه بسیاری از احادیث مشکله، مثل حدیث اسما و غیر آن از کلام محی‌الدین حل می‌شود؛ و در رساله انشاء الدوایر بر وجه اتمّ مشروح شده، و لیکن از بدع محدثه که موجب اضلال اکثر جهله شده است، آن است که جمعی از جهله به مجرد کوره سواد، احادیث اهل بیت را موافق هوای نفس، هر چه به خاطر ایشان رسد، حل می‌نمایند و نفی قرآن و حدیث و تفسیر و کتب علما و استنباطات ایشان می‌کنند و هیچ کس از بدعت‌های ایشان جامه چاک نمی‌کند که نه درس خوانده‌اند و نه محدثی دیده‌اند.

۱. کلینی، ج ۸، ص ۱۶۷

و نه از عالمی چیزی شنیده‌اند. مع هذا سر به سر راضی نمی‌شوند، نفی جمیع علمای احیا و اموات می‌کنند و همه را نسبت به ضلال و اضلال می‌دهند و از حال خود و اضلال خود خبر ندارد. بیت:

نه اصولت محکم آمد نه فروع شرم بادت از خدا و از رسول^۱
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[مکاشفه یا خبط دماغی!]

فصل سیم از باب هیجدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: بر حضرت آخوند مخفی نماند که احوال فقیر، پیروی اهل بیت پیغمبر است و اتباع احادیث ایشان، و این حالت گوئیا در نظر تابعان حلاج و بایزید خوشایند نیست. عدالت پناها! این لفظ‌های رکیک ناخوش چیست که استعمال می‌فرمایید؟ از خدا شرم‌منده نمی‌شوید؟ در واقع کسی که نفس خود را این چنین اصلاح نموده باشد، گنجایش دارد که کسی را نصیحت نماید؟ و دیگر بیان کردیم که محی الدین از مخربان دین است. پس توجیه سخنان باطل او نمودن، موجب خرابی دین است. در واقع از خدا شرم‌منده نمی‌شوی که احتمال این مقام عالی از برای این ضال گمراه می‌دهی؟ با آن که حضرت سید المرسلین محتاج بود که جبرئیل نازل شود و او را از احوال ماضی و مستقبل خبر نماید؛ و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محتاج به اخبار و تعلیم حضرت رسالت پناه بود؛ و حضرت یعقوب پیغمبر در مدت مدید از یوسف و برادرانش بی‌خبر بود و حضرت سلیمان بن داود از شهر سبا و بلقیس خبر نداشت، تا آن که به اخبار هدهد مطلع شد؛ و حضرت موسی از صحبت سامری بی‌خبر بود و بر معلومات خضر مطلع نبود؛ پس حضرت آخوند این شقی را اکمل از پیغمبران می‌داند و از [آن] طرفه‌تر که نسبت کشف به کافران هند می‌دهد، با آن که اجماع اهل اسلام

۱. در حاشیه مرعشی: باید دانست که این بیت را کاتب بی‌دیانت اصلاح نموده بود. حضرت آخوند مولانا محمدتقی مجلسی نوشته‌اند به این طریق که: نه اصولت محکم آمد نه فروع / شرم بادت از خدا و از رسول. و ظاهراً چون در این قصص قسم خورده‌اند که مکاشفه حق است، در همین فصل چندین غلط از ایشان سرزدن، از باطن شرع باشد.

است که خبر از غیب دادن معجزه انبیا و اوصیاء است و کلام مجید نیز ناطق است بر این که حق تعالی واقف بر غیب نمی سازد مگر رسولان را. در سوره قل اوحی فرموده است که: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ**^۱ و دیگر باطن شرع مدد کرده که حضرت آخوند غلط دیگر هم نموده، فرموده اند که متواتر شده که کافران هند را از ریاضت، صفای باطن به هم می رسد و ندانسته اند که اتفاق اصحاب اصول و ارباب عقول است که تواتر مخصوص محسوسات است و صفای باطن امری است غیر محسوس؛ پس چون می تواند بود که متواتر شود؟ آری! خبرهایی که کافران می دهند، از قسم محسوس است و می تواند بود که متواتر شود؛ اما دلیل بر صفای باطن نیست؛ چرا که می تواند بود که بعضی از اخبار ایشان از روی حدس باشد و بعضی بنا بر مکر و خدعت باشد که جاسوسان داشته باشند که از احوال مسلمانان ایشان را خبر نمایند و احتمالات دیگر نیز می رود.

پس با این همه احتمال، چون حضرت آخوند جزم فرموده اند که ایشان صاحب صفای باطن اند، امید که حق تعالی حضرت آخوند را به راه راست آورد و دعوایی که حضرت آخوند در مکاشفه نموده اند، ظاهراً بی خبط دماغی نمی شود؛ و گوئیا این کشف آن چنان باشد که بعد از ریاضتی که متعارف تابعان حلاج و بایزید است، دماغ ایشان پریشان می شود و مقدمات مالیخولیا ظاهر می شود و بعد از آن چشم برهم گذاشته، عالمی دیگر در نظر می آورند و در عالم خیال سیرها می کنند و هرچه می بینند، گمان می کنند که آن چنان هست که دیده اند؛ و اگر چنان چه این طریقه حق می بود، اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله تعلیم اصحاب خود می نمودند.

دیگر دعوای این نموده اید که ما حبّ جاه و ریاست داریم. به هر حال بفرمایید که از کجا بر شما معلوم شد؟ اگر از راه کشف معلوم شده باشد، زینهار که دیگر بر کشف اعتماد مکنید که برخلاف حق و واقع خبر می دهد؛ و در واقع اگر چنانچه حبّ ریاست بر نفس ما غالب می بود، می بایست که گفتگو از بطلان

حلاج و بایزید نماییم و عالمی را به گفتگوی خود نیندازیم؛ چرا که اکثر عوام فریب این طایفه خورده‌اند و مست محبت ایشان گردیده‌اند.^۱

عزیزا! غلط‌هایی که در این رساله نموده‌اید، دلیل واضح است بر بطلان کشف شما؛ چرا که کسی که امور سماوی و ارضی بر وی منکشف شود، این مقدار نامربوط نمی‌گوید، واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] که فرموده‌اند: در چنین زمانی، اگر ما و شما می‌بودیم، زیاده بر این تقیه می‌کردیم، می‌گوید: گویا حضرت آخوند را این مطلب افتاده که حاشیه این رساله را همه جا سیاه نماید و اگر نه این همان گفتگویی است که پیش از این کردند و جواب از آن دادیم؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] می‌گوید: خدا گواه است که ما مردمان را به ضلالت نمی‌اندازیم، بلکه مردمان را به راه حق که طریق اهل بیت نبوت است، راهنمایی می‌کنیم و گویا که تابعان حلاج و بایزید طریق اهل بیت علیهم السلام را ضلالت می‌داند و ترویجش را اضلال می‌شمارند و اگر چنانچه خواهی که اندکی از سواد ما را بدانی، باید که رساله‌ای را که در امر بین الامرین نوشته‌ایم،^۲ مطالعه نمایی؛ و اگرچه فهمیدن همه مطالب آن گوئیا شما را میسر نیست، ولیکن آن قدر توانید فهمید که به بی‌انصافی و بی‌شرمی و بی‌حیایی و بی‌ادبی خود اعتراف نمایید؛ اگرچه تابعان حلاج و بایزید را انصاف و قوت انفعال کمتر می‌باشد؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[صوفیان و صلح کل]

فصل اول از باب نوزدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: دلیل دیگر آن که از کتاب‌ها و گفتگوهای ایشان معلوم می‌شود که ایشان کسی را بد نمی‌دانند و صلح با کل کاینات کرده‌اند، بلکه ابلیس را که خدا و رسول مذمتش بسیار

۱. این اعتراف، نشانگر دامنه نفوذ تصوف در میان عامه مردم در اوائل نیمه دوم قرن یازدهم هجری است.

۲. در باره این رساله، پیش از این توضیح دادیم.

نموده‌اند، این طایفه او را به غایت دوست می‌دارند؛ و از ابن ابی‌الحدید سنی نقل شده که در شرح نهج البلاغه گفته که احمد غزالی از طوس به بغداد آمد و در آن جا وعظ گفت و طریق مُنکری در واعظی پیش گرفته و تعصب ابلیس می‌کشید و می‌گفت که او سید موحدین است؛ و روزی بر منبر گفت: هر که یاد نگیرد توحید را از ابلیس زندیق است.^۱

و حکایت دیگر از او نقل نموده که از آن ظاهر می‌شود که این ملعون، ابلیس را کامل‌تر از حضرت موسی دانسته و دیگر گفتگوهای ملحدانه از وی نقل کرده؛ و از نفعات جامی نقل شده که احمد غزالی^۲ می‌گفته که شیخ ابوالقاسم کُرگانی^۳ نگفتی ابلیس چون نام او بردی، گفتی: خواجه خواجهگان.^۴

ای عزیزان! بنگرید که محبت عمر چگونه دل‌های ایشان را سیاه ساخته که ابلیس را پیشوا و راهنمای خود می‌دانند.

فصل دوم از باب نوزدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: نمی‌دانم که حضرت مولانا در کدام کتاب دیده که این طایفه هیچ کس را بد نمی‌دانند. خود نقل فرموده‌اید که این طایفه شیعیان را بد می‌دانند؛ بلی جمعی مشغول اصلاح نفس خود شده‌اند و از غیر حق سبحانه و تعالی پرداخته‌اند و می‌گویند که ما را شرم می‌آید که با این همه صفات مهلکه، مشغول بدی جمعی شوید که بدی ایشان را بر ما ظاهر نیست؛ چنان که در نهج البلاغه حدیث در این باب هست و همچنین در سایر کتب حدیث. و اما جمعی که بدی ایشان را دانند، لعن ایشان را از اعظم طاعات می‌دانند؛ و اقوال متصوفه اهل سنت مثل احمد غزالی و غیر آن، بر شیعیان حجّت نمی‌شود؛ بر تقدیر صدق، آن چنان که مکرر گذشت. واللّه

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۷

۲. برادر ابو‌حامد محمد غزالی، فارسی نویسنده (نویسنده سوانح) و عارف قرن پنجم و متوفای ۵۱۷. در باره وی بنگرید: جامی، نفعات الانس، صص ۳۷۹-۳۸۰

۳. ابوالقاسم علی کُرگانی (۳۸۰-۴۶۹) از مشایخ صوفیه منسوب به کُرگان، دیهی از دیه‌های طوس که هم‌اکنون نیز در بخش چناران شهرستان مشهد به نام کورکون موجود است. در باره وی بنگرید: تعلیقات اسرار التوحید، ج ۲، صص ۶۷۷-۶۷۸

۴. جامی، عبدالرحمان، نفعات الانس من حضرات القدس، ص ۴۲۰

یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب نوزدهم: ماتن [قمی] در اصل جواب محشی [مجلسی] رساله می‌گوید: این گفتگو از مقالات مشهوره ایشان است و نقل نمودیم که احمد غزالی و کُرگانی که استادان اهل این طریقه‌اند، در باب ابلیس چه اعتقاد داشته‌اند؛ و تأویلی که حضرت آخوند از جانب ایشان نموده‌اند، بی وجه است؛ چرا که بنابر آنچه مذکور شد این جماعت اهل جبرند و فعل نیک و بد را به خدا نسبت می‌دهند؛ پس ایشان را لازم است که کسی را بد ندانند و همچنین وحدت وجود که این جماعت از رهبانان نصاری فراگرفته‌اند، نیز تقاضا می‌کند که ایشان کسی را بد ندانند، واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[اتصال سلسله صوفیه به معروف کرخی یا نوربخش و سمنانی]

فصل اول از باب بیستم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: این طرفه که بعضی از دوستان اهل بیت فریب ایشان از این راه خورده‌اند که ایشان طریقه خود را به معروف کرخی می‌رسانند و معروف دربان حضرت امام رضا علیه السلام بوده، ندانسته‌اند که این طریقه نوربخش [م ۸۶۹] است؛ و نقل شده که این مرد دنیا دوست، خروج کرد و مریدان، وی را امام و مهدی می‌خوانند، تا آن که در زمان شاهرخ او را با مریدان گرفتند که بکشند؛ عاقبت نکشتند و او را مقید ساخته؛ هیجده ماه در حصار اختیارالدین حبس نمودند و عاقبت او را مقید به بهبهان بردند و نگاهداری می‌نمودند؛ پس بار دیگر خروج نموده، کردان خیلی به وی گرویدند و این مرد با این حال، طریقه خود را از جماعتی نقل نموده که بعضی به شقاوت مشهورند و بعضی مجهول و در میان شیعه غیر معروفند و از جمله ایشان **علاء الدوله سمنانی** است؛ و پیش از بیان کردیم که این مرد از جمله اشقیاست؛ و دیگر از جمله راویان این طریقه، احمد غزالی است و دانستی که این مرد نیز از اشقیاست و از مریدان خاص ابلیس است و پیران این طایفه، کلاه و خرّقه از وی دارند.

۱. در باره او بنگرید: شیرازی، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۳۱۹

فصل دوم از باب بیستم: محشی [مجلسی] می فرماید: بسیار عجب [است] از مولانا که گفته‌های عوام را حجت می سازد، علمای این فن، این طریقه را از احادیث اهل بیت که مفسر کلام مجید ربانی است، اخذ نموده‌اند؛ و قرآن و احادیث مشحون است از این طریقه. اگر عامی گوید که مشایخ اجازه ما اینها [یند] اعتبار نخواهد داشت، و در این مدت مدید که با خواص و عوام این طایفه صحبت داشتیم، از نادری از ایشان اینها شنیدیم؛ قطع نظر از آن که ضعف مشایخ اجازه، ضرر ندارد، هرگاه طریقه متواتر باشد. و این طایفه قطع نظر از قرآن و حدیث که مستند ایشان است، در هر طبقه زیاده از عدد تواتر طریقه خود را به اهل بیت می رسانند؛ و لیکن عوام چون اینها را نمی دانند، معروف کرخی و کمیل بن زیاد نخعی را مستند خود می سازند و می گویند که مشایخ ما به ایشان می رسند.^۱ اگر مشایخ اجازه قرآن ضعیف بوده باشند، چنان که در کتب اجازه مسطور است، یا کتب اربعه، قدح در حجت قرآن و حدیث نمی کنند،^۲ چون متواترند، والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب بیستم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید: حضرت آخوند در برابر گفتگوی ما که گفته ایم که تابعان حلاج و بایزید، طریقه خود را به معروف کرخی می رسانند و راویان طریقه، یا مخالف مذهبند یا مجهول الحال، چنین فرموده‌اند که این طریقه عامیان است، بلکه علمای این فن، این طریقه را از احادیث اهل بیت فرا گرفته‌اند. ببینید که حضرت آخوند چون خود را رسوا می نماید. در پیش فرمودند که طریقه این جماعت سرّ است و به همه کس نگفته‌اند و حکم کردند که علمای ظاهر از این سرّ بی بهره‌اند؛ و دیگر فرموده که بی پیر و مرشد به این طریق نمی توان رسید؛ و در این جا می گویند که این طریقه را از احادیث بیرون آورده‌اند. پس اگر این طریقه از احادیث معلوم شود، پس سرّ نخواهد بود، و بی پیر این طریقه را توان به دست آورد. به همه حال، این مرد آدمی را نه از اهل شریعت می توان دانست، و نه از اهل طریقت؛

۱. در مرعشی و ملی: می رسانند.

۲. در ملی: می کنند.

چرا که اهل شریعت را اهل ظاهر می دانند و طریقه اهل طریقت را طریق عامیان می داند. و این طرفه تر که بعد از آن که قبول ضعف راویان این طریقه نموده اند، فرموده اند که طریقه ایشان متواتر است.

عزیزا! بعد از آن که گفتی که طریقه را از احادیث گرفته اند، دعوی تواتر طریقه بی معنی است؛ و دیگر چون تواند بود که این طریقه متواتر باشد، با آن که دو کس را از اهل این طریقه به دلیل نرسانیدی که شیعه باشند؛ و اعتراف نمودی که اکثر اهل این طریقه سنی اند و سنیان خود محرم اسرار اهل بیت نیستند. پس گفتگوی حضرت آخوند از دو وجه بیرون نیست، یا آن است که تصور معنی تواتر نکرده اند، یا آن است که تعصب می ورزند، واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب بیست و یکم: ماتن [قمی] در اصل رساله می گوید: با آن که دربانی دلیل خوبی معروف [کرخی] نیست، بلکه اگر او از صلحای شیعه می بود، متقدمان علمای شیعه او را در کتاب های خود ذکر می نمودند، و از خوبی های وی می گفتند و او را در میان سنیان این شهرت عظیم نمی بود، بلکه ممکن است که مأمون او را به رسم جاسوسی دربان آن حضرت ساخته باشد که از خصوصیات احوال آن حضرت مطلع شود. و دیگر دربانی دلیل خوبی نیست، که اگر چنین می بود، انس [بن مالک] که دربان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله بود، می بایست که از خوبان صحابه باشد، حال آن که از ملاعین است.

فصل دوم از باب بیست و یکم: محشی [مجلسی] می فرماید: عدم ذکر شخصی به واسطه شهرت او نزد عامه و عدم نقل احادیث، دلیل عدم خوبی نیست، چنان که مخفی نیست، واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب بیست و یکم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید: مکرر بیان نمودیم که شهرت تمام به خوبی و ولایت در میان سنیان، و مجهول بودن در میان شیعیان، دلیل تسنن است، چنان که بر صاحب طبع سلیم پوشیده نیست، واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

[تفاوت مشی صوفیانه با طریقه اهل بیت]

فصل اول از باب بیست و دویم: ماتن [قمی] در اصل رساله می گوید: دیگر بدان که این طایفه چون به کمال رسند، نیک و بد و کفر و ایمان در نظر ایشان یکسان نماید، و بنابراین است که ملائی روم، فرعون را موسی نام کرده، می گوید، بیت: چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی ای با موسی ای در جنگ شد پس هر که اندک فکری کند، یقین خواهد کرد که این مذهب، غیر مذهب شیعه است. و دلیل دیگر آن عشق‌بازی مجازی به دختران و پسران نزد این جماعت کمال است، و آن را سبب وصول به حق تعالی می دانند. و در فواتح به پیران این طایفه، عشق‌بازی‌ها نسبت داده، مثل نجم کبرا و شیخ روزبهان و غیر ایشان؛^۱ و آن چه از مذهب امامان ما معلوم است، مذمت محبت دنیاست و تعلق به غیر حق تعالی؛ و دیگر آن که این جماعت، رغبتی به مسجد و نماز جماعت و دیگر سنت‌های پیغمبر صلی الله علیه و اله ندارند و نمازها را در غالب اوقات در خانقاه ضایع می سازند؛ و آن چه از مذهب امامان ما ظاهر می شود، خلاف این است. و روایت شده که هر کسی که همسایه مسجد باشد و نماز را در خانه گذارد، نماز او نماز نیست.^۲

فصل دویم از باب بیست و دویم: محشی [مجلسی] می فرماید: عجب از ادراک دراک مولانا؛ از کجا مشخص فرمودند که مولانا فرعون را موسی نام کرده؛ چرا هارون و خضر نتواند بود؟ دیگر آن که [مگر] آخوند قرآن نمی خواند، حکایت لَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي^۳ هارون و حکایت مجادله موسی و خضر را فراموش نموده‌اند؛ پس ممکن است که مراد مولانا این باشد که تا در این نشأه تکلیف‌اند [مکلف‌اند] محبت [بِحَبِّ] فی الله و بغض فی الله؛ و چون از تکلیف به جنون یا مرگ بیرون رفتند، دیگر جنگ تکلیف نیست.

۱. میدی، همان، صص ۱۶۰-۱۶۱

۲. طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۹۲؛ ج ۳، ص ۶

۳. طه، ۹۴

و این که فرموده‌اند که مذهب این طایفه عشق‌بازی است، اگر عوام را می‌گویند، عوام طلبه نیز با ایشان مشترکند، و کردارهای عوام حجت نمی‌شود؛ و اگر خواص را می‌فرمایند، خواص، محبت غیر حق تعالی را کفر می‌دانند و آن که سنی نقل افترا را به جمعی کند، بی‌ثبوت شرعی، نقل آن مشروع نیست. و اگر شخصی مبتلا به عشق شود، معاقب نخواهد بود، هرگاه مقدمات آن اختیاری نبوده باشد. مجملاً هرگاه شخصی در مقام باطلی افتاد، ملاحظه نمی‌نماید از نقلها، هرچه بر زبانش می‌آید، موافق خواهش نفس می‌گوید، واللّٰه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب بیست و دویم: ماتن [قمی] در جواب می‌گوید: این تأویلی که حضرت آخوند فرموده‌اند، به خاطر هیچ صاحب شعور نمی‌رسد، و طبع سلیم از قبول آن ابا دارد. اما چون حضرت آخوند مست محبت این طایفه شده، و در مقام اصلاح حال این طایفه است، هر چه به خاطرش می‌رسد، می‌گوید و بر قبح آن مطلع نمی‌شود؛ و ندانسته که میان موسی و هارون و موسی و خضر جنگی نبوده؛ و به هر تقدیر، تسلیم، شعر بی‌معنی می‌شود؛ چرا که مناسبت [مثلیت] هارون و خضر با موسی مشروط به این نیست که بی‌رنگی اسیر رنگ شود؛ و نیافته‌اند که این گفتگوها بنا بر قول به وحدت وجود است که این طایفه قایل به آن شده‌اند. و این تأویل دیگر که به مرگ و جنون، جنگ تکلیفی بر طرف می‌شود، بسیار بی‌وجه و بی‌صورت است، چنان که بر صاحب طبع سلیم و رأی مستقیم پوشیده نیست.

و انکار این که این جماعت عاشقی مجازی به زنان و دختران و پسران را کمال می‌دانند، وجهی ندارد؛ و اگر چنان چه حضرت آخوند، تتبع کتب این طایفه بنماید، در این باب خاطر جمع خواهد شد. قاضی میرحسین^۱ در نسبت عاشقی به پیران این طایفه افترا نکرده، و پیشتر گفتیم که، چون تواند بود که شخصی دیوانه نباشد و این نوع افتراها را در کتاب خود نقل نماید! واللّٰه یهدی

۱. میر حسین میبیدی صاحب شرح دیوان منسوب به امام علی (ع) که ملا محمد طاهر از آن کتاب با نام فواتح یاد کرده و پیش از این در باره آن توضیحاتی آوردیم.

من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب بیست و سیوم: ماتن [قمی] در اصل رساله می گوید: به هر حال، ای دوستان علی بن ابی طالب علیه الصلاة و علیه السلام! تا کی کلام این طایفه را بسازید و تأویلات دور بنمایید. اگر چنانچه این معقول باشد، همه مذهبها [مذاهب] را یکی می توان کرد؛ به هر حال از خدا شرم کنید و از پیغمبر و اهل بیت علیهم الصلاة و علیهم السلام خجل شوید و از پیران خانقاهی که غولان راه دینند، گریزان گشته، پیروی علمایی که نایبان ائمه اند، بنمایید. رباعی: روبه صفتی چند که پیران توآند چشمی بگشا که جمله شیطان توآند پرهیز کن از چله نشینان کین قوم پنهان شده در کمین ایمان توآند رباعی:

آن قوم که در صومعه رقصان شده اند از مسجد و مدرسه گریزان شده اند این قوم ز امر حق گریزان گشته در گوشه خانقاه پنهان شده اند ای عزیزان! ظاهراً بعضی فریب این طایفه، از این راه خورده اند که در کتاب های خود دم از تقوی و ورع و زهد بسیار زده اند و طریق مجاهده با نفس بیان نموده اند و علاج ها از برای هر یک از مرض های نفس ادا کرده اند، و گمان کرده اند که تصوف همین است، و خبر از اعتقادات باطل ایشان ندارند، و غافل شده اند که در هر مذهب، ریاضت کشان و جهاد کنندگان با نفس می باشند، خصوصاً در میان نصرانیان، مثل فرنگی و ارمنی؛ و دلیل دیگر بر بطلان مذهب این جماعت آن که ایشان قائل به وحدت وجودند و گمان کرده اند که غیر خدا چیزی نیست، و هرچه هست عین خداست، و تشبیه به دریا و موج می کنند، یعنی حق تعالی به منزله دریاست، و خلق به منزله موج دریا؛ و می گویند اگر چه موج در خیال، غیر دریاست، اما در واقع عین دریاست و آن چه از مذهب ائمه علیهم السلام ما معلوم است بطلان این قول است؛ و ظاهراً که تابعان منصور این اعتقاد را از نصرانیان فراگرفته باشند؛ و از شخصی شنیدم که از بعضی ریاضت کشان ارمنی نقل می کرد که می گفته، مذهب ما در وحدت وجود مثل گوشه نشینان شماس است. و خود از بعضی از ریاضت کشان فرنگ در بغداد شنیدم که اظهار اعتقادی می نمود که عین اعتقاد این جماعت است.

خاتمه [سلسله مشایخ صوفیه]

در بیان طریق نوربخش که پیروان حلاج بدان می‌نازند، و شیعیان را فریب می‌دهند که این طریقه معروف کرخی است و او دربان حضرت امام رضا علیه السلام بود. ابوسعید محمد نوربخش [م ۸۶۹] مرید اسحاق ختلاتی است، و اسحاق مرید محمود مزدقانی است،^۱ و محمود مرید، علاء الدوله سمنانی است، و علاء الدوله مرید عبدالرحمن اسفراینی است، و عبدالرحمن مرید نجم کبراست،^۲ و نجم الدین مرید عمّار یاسر اندلسی^۳ است، و عمّار مرید ابونجیب سهروردی است، و ابونجیب مرید احمد غزالی است، و احمد مرید ابوبکر جولاه [نساج] است،^۴ و او مرید [ابو] علی کاتب است، و علی مرید ابوعلی رودباری است، و ابوعلی مرید جنید بغدادی است، و جنید مرید سرّی سقطی است، و سرّی مرید معروف کرخی است.^۵

ای دوستان اهل بیت! نظر کنید و ببینید که پیروان حلاج، چه پیران اختیار نموده‌اند و طریقه اهل بیت را که علمای دین دار روایت نموده‌اند، واگذاشته‌اند، و طریقه دشمنان اهل بیت را پیش گرفته‌اند. اعوذ باللّه السميع العليم من همزات الشیاطین و أعوذ باللّه ان یحضرّون انّ الله هو السميع العليم. تمّت بعون اللّه تعالی.

۱. بر اساس طریقه‌ای که در میان مشایخ نوربخشیه هست، خواجه اسحاق ختلاتی مرید سید علی همدانی و سید علی مرید شیخ محمود مزدقانی بوده است.
۲. در سلسله مشایخ چنین آمده است که اسفراینی مرید شیخ احمد ذاکر فانی است و شیخ احمد مرید شیخ علی بن لالا است و او مرید شیخ نجم الدین کبری.
۳. در ملی و مرعشی: بدلی
۴. در سلسله مشایخ آمده است که ابوبکر نساج مرید ابوالقاسم کُرگانی و ابوالقاسم مرید ابوعثمانی مغربی و وی مرید ابوعلی کاتب است.
۵. بنگرید: شیرازی، طرائق الحقایق، ج ۲، صص ۳۲۰-۳۲۱ (شیرازی از مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز اثر شیخ محمد باسیری نوربخشی - جانشین سید محمد نوربخش - این سلسله را با تغییراتی که در پاورقی آوردیم، نقل کرده است).

[نکته‌ای درباره شیخ بهایی]

فصل دوم از باب بیست و سیم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: در این که جماعتی کثیر غولان راهند [واز خدا و رسول خبری ندارند] حرفی نیست، و بر همه کس لازم است که از ایشان و از اقوال و افعال ایشان دور بوده باشند؛ و همیشه غولان راه از طرفین بوده و هستند، و بر مرید حق سبحانه و تعالی لازم است که پیروی شخصی کند که ظاهرش به انوار شرع آراسته باشد و باطنش از کدورات نفسانی پیراسته باشد، و طریقه اهل بیت را شعار و دثار خود سازد [ساخته]؛ لمحهای از مکاید نفس ایمن نباشد؛ و الیوم این معنی به غایت کمیاب است که اولیایی تحت قبائی لا یرفهم غیری؛ بلکه مشروع نیست عوام را مطالعه اکثر کتب صوفیه؛ چون جمعی از متصوفه سنی بوده‌اند و شیعه و سنی به یکدیگر مخلوط شده‌اند و شیعیان نیز اظهار تقیه کرده‌اند، بلکه بر همه ایشان لازم است که طلب علوم دینیّه از علمای فی الله بکنند و بعد از تحصیل علوم متوجه تصفیّه نفس به ریاضات و مجاهدات شوند و در خدمت پیر کامل. و محمل سخنان وحدت وجود و غیر آن را به زبان جاری سازند، زیرا که این سخنان به حسب ظاهر کفر است و زندقه، و محل‌های او بسیار دقیق است و همه کس نمی‌تواند یافت، تا آن که فضیله‌ی علما که قائل به آن شده‌اند، مثل مولانا جلال و مولانا شمس‌الدین محمد خفری، و غیر ایشان معلوم نیست که فهمیده باشند؛ زیرا که درک این معانی، فوق عقل است و تا نور کشف بعد از ریاضات بسیار و مجاهدات بی‌شمار دست ندهد، بویی از آن نمی‌توان برد. و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله مجملی از این معانی بیان کرده است در شرح چهل حدیث. و روزی این حقیر از شیخ مرحوم پرسیدم که حدیث کمیل که مستند صوفیه است در وحدت وجود، صحیح است؟ فرمودند که از آن گذشته است که شک در آن توان کرد. و از آن جمله شیخ عبدالرزاق تصحیح او نموده و او از شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی نقل کرده است و ایشان از معظم علمای شیعه‌اند و حالات ایشان از آن گذشته که شرح توان کرد. گفتم که، شرح فرمایید، گفتند که، تا کسی ریاضات بسیار نکشد، به آن نمی‌توان رسید، و نقل کرد که روزی یکی از فضیله‌ی

این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود، نزد من آمد که من دیشب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت وجود را یافتم. من در جواب گفتم که، آخوند! پیر شما کیست؟ گفت: پیر یعنی چه؟ گفتم: چند سال است که شما ریاضت کشیده‌اید؟ گفت: هیچ؛ گفتم: پس این معنی که شما یافته‌اید غیر معنایی است که صوفیه می‌گویند؛ زیرا که همه متفق‌اند که اگر کسی پیر کامل داشته باشد، و چهل سال در خدمت او ریاضت کشیده باشد، ممکن است که بر وی کشف شده باشد؛ شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده‌اید، البته آن چه یافته‌اید، غیر آن چیزی است که صوفیان می‌گویند. نقل مکنید که مبادا کار مشکل شود [گردد]. مطلبش این بود که مبادا ما را باید حکم به کفر و نجاست شما کردن؛ و اگر بعضی از سخنان شیخ عطار یا مولانا را شخصی مطالعه نماید که در زهد و موعظه است، البته نسبت به عوام قصور ندارد، اگرچه اجتناب اولاست که مبادا بلغزد.

اما علما، هرچند بیش تر مطالعه نمایند و بیش تر نقل کنند، از برای ایشان بهتر است؛ و اگر در این میان گفتگوها زیادتی رفته باشد، امید که نگیرند و حمل بر تعصب و عناد نفرمایند، بلکه محض رضای الهی دانند، فیما تعلم هرچند که خود معترف به تقصیر، و همه غم این است که چرا دور مانده‌ایم؛ امیدواریم که حق سبحانه و تعالی همه را هدایت نماید و به احسن طرق فایز گرداند، بجاه محمد و آله الطاهرین.

فصل سیم از باب بیست و سیم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی]
می‌گوید: این گفتگویی است که حضرت آخوند پیش تر نمودند و جواب از این، آن است که حق است که علما بر دو قسم می‌باشند؛ طایفه‌ای از ایشان که به زیور شرع آراسته باشند، هادیان دینند و امناء رب العالمین‌اند؛ و طایفه‌ای دیگر که به محبت دنیا مبتلا گشته، پیروی نفس اماره می‌نمایند، مخربان و مفسدان دینند. و اما تابعان حلاج و بایزید، همگی غولان راه‌اند. حق تعالی شیعیان اهل بیت را از شر این طایفه نگاه دارد [نگاهداری نماید]؛ واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: گفتگوهای حضرت آخوند همه نقیض یکدیگرند. پیش از این مذکور ساخت که طریقه این

جماعت متواتر است؛ پس هرگاه متواتر باشد، چه حاجت به پیر کامل است؟ و اگر فرض کنیم که پیر کامل در طریق ریاضات و مجاهدات در کار باشد، باید که به قول هیچ پیر عمل نکنند، مگر پیری که پیران او تا به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله یا امام علیه السلام همه کامل و صالح باشند، و ما پیش تر بیان کردیم که پیران این طریقه، همه یا مخالف دین شیعه‌اند و یا مجهول‌انند؛ پس به قول هیچ پیری از پیران حضرت آخوند عمل نمودن جایز نباشد.

و دیگر این که فرموده‌اند که سخنان این جماعت به حسب ظاهر کفر است، همین مذمت ایشان را بس است که برخلاف طریقه حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام عمل نموده‌اند و به ظاهر، خود را کافر ساخته‌اند؛ و حال آن که مرشدان کامل که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه معصومین علیهم السلام‌اند، می‌فرمایند که *اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمِ*^۱ یعنی بپرهیزید از جاهایی که محل تهمت است. دیگر در باب وحدت وجود گفتگوهای عامیانه می‌نمایند و به نقل و حکایت اکتفا می‌فرمایند، و به قول بی‌دلیل، عامی‌وار عمل می‌کنند. به هر حال فکر خود کن که از حق، پُرذُور شده‌ای و به راه باطل افتاده‌ای، *والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم*.

بعد از آن ماتن [قمی] گفتگو را به این دو سه کلمه ختم نموده است: حضرت آخوند به این قصه خوانی‌ها شاید که بعضی از عوام را که قوت تمیز نداشته باشند، فریب تواند داد، و اما اهل علم و اهل شعور به این گفتگوها فریب نمی‌خورند، *والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم*. تمت

اگر کسی از این بهتر خواهد که بر این مطالب وقوف حاصل کند،^۲ باید که کتاب *توضیح المشریین و تنقیح المذهبین* را مطالعه نماید. *والسلام علی من اتبع الهدی؛ و صلی الله علی محمد المصطفی و آله الائمة النجباء و سلم تسليماً كثيراً كثيراً. تمت.*^۳

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۰۹

۲. در مرعشی: اگر کسی خواهد که بهتر از این، برین مطالب وقوف یابد.

۳. در حاشیه نسخه مرعشی آمده است: تم کتاب اصول الفصول و الحمد لخالق النفوس و العقول، و الصلاة و السلام علی حبیبه و صفیه الرسول محمد و خلیفته سیف الله المسلول و